

انتقاد مکتوب

ضمیمه کتاب «باغ آلبالو»

بعد از پرشت ، مایکل هامبورگر (معرفی هانس، ماگنوس انزنسیرگر و شعرا و)
گنجینه‌های باد آورد (نقدی بر، مشاعره)
چند سخن درباره ساختمان داستان، آنتونی ترولوب
مشهور و ناشناخته (نقدی بر ، کتابشناسی فردوسی)
فرار از واقعیت (نقدی بر ، هفتخوان درویش)
اروپا جهان را ساخته است (معرفی یک اثر جدید فرانسوی)
ایست ! عقب گرد ! قدم رو ! (سخنی با مترجمان)
کتاب در ایران و جهان

۴

۵ ریال

سه نمایشنامه کالت آور ، شراب‌خام ، از دوست دارم ، خطا به پوشکین ،
جنگ آوبا ، یوما ، مسائل فلسفه ، زندگی و آرتو تسکی، زاده‌ی وحافظه و
ماشین، زمینی که خدا به قایل داد .

انتقاد

کشتی

ضمیمه کتاب «باغ آلبالو»

بعد از برشت ، مایکل هامبورگر (معرفی هانس، ماگنوس انزنسبرگر و شعرا و)
گنجینه های باد آورد (نقدی بر، مشاعر،)
چند سخن درباره ساختمان داستان، آنتونی ترولوپ
مشهور و ناشناخته (نقدی بر ، کتابشناسی فردوسی)
فرار از واقعیت (نقدی بر ، هفتخوان درویش)
اروپا جهان را ساخته است (معرفی یك اثر جدید فرانسوی)
ایست ! عقب گرد ! قدم رو ! (سخنی با مترجمان)
کتاب در ایران و جهان

۴

۵ ریال

سه نمایشنامه کلاک آور ، شراب خام ، از دوست دارم ، خطاب به پوشکین ،
[جنگ] وبا ، برما ، مسائل فلسفه ، زندگی و هنر آروتسکی، زاده ی وحافظه و
ماشین، زمینی که خدا به قایل داد .

● به نمایشنامه کالت آور

نوشته ناصر ایرانی

این کتاب مجموعه به نمایشنامه است به نامهای «گناه کیبره انسی» ، «آن روز گرم و دراز» و «صحنه تاریک» می شود. طبع نویسنده که در بازی ها با اندیشه می آمیزد ، از نام کتاب آشکار است .

● شراب خام

نوشته اسماعیل فصیح

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی ۴۴۱ صفحه.

فحسین اثری است که از این نویسنده می خوانیم. رمانی است تقریباً شبیه رمانهای پلیسی و جنائی غرب ، از جمله ژرژ سمینون ، ولی قدرت و عمق نوشته های سمینون را ندارد. نثر نویسنده ساده و روان است . داستان جز درپاره ای موارد که نویسنده می خواسته است قضیه را کثربدهد و بر صفحات بیفزاید ، «آنتریک» و «ساینس» رمانهای پلیسی و جنائی غربی را دارد .

● از دوست دارم

اثر: یدالله رویائی

ناشر: روزن - ۷۸ صفحه

شاعر در پایان کتاب گفته است: «این دفتر از میان اشعار سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۷ به امساك انتخاب شده است ، غیر از سه چهار قطعه که از انتخابشان نگذشتم ، بقیه اشعاری اند که از قلمرو عشق و بدن می گذرند .»

● خطاب به پوشکین

نوشته: فتودور داستایوسکی

ترجمه کامران قانی و سعید حمیدیان ناشر: انتشارات ناقوس - ۵۶ صفحه متن خطابه ای است که در ششم ژوئن ۱۸۸۰ هنگام پرده برداری از مجسمه پوشکین در مسکو ، فتودور داستایوسکی ایراد کرد .

● جنگ ، وبا

اثر: لیو دمیل استویانف

ترجمه: منوچهر سهام

ناشر: انتشارات جوانه - ۲۲۵ صفحه.

رمانی است در تصویر چهره جنگ که بانثر روان و شاعرانه نوشته شده است. مترجم در برگرداندن آن به فارسی کوشیده است که این حالت شاعرانه را حفظ کند .

● پرما

از: فدریکو گارسیا لورکا

ترجمه پری صابری - یدالله رویائی

ناشر: روزن - ۱۲۶ صفحه.

نمایشنامه ای است از لورکا که قرار بود به ترجمه احمد شاملو زمانی پیش از این منتشر شود . پرما یکی از بهترین تراژدی های لورکا است . درباره ترجمه متن و اشعار این نمایشنامه نکته هایی هست که در بحثی جداگانه خواهد آمد .

شماره چهارم - دوره چهارم - دی و بهمن ۱۳۴۷

نقل مطالب انتقاد کتاب ممنوع است .

بعد از برشت

موقعی که اولین کتاب هانس ماگنوس انزنسبرگر Hans Magnus Enzensberger در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، شعر آلمان بتازگی دوتن از ممتازترین و با نفوذترین شاعران نسل سالمندتر خود را از دست داده بود. اینها گوتفرد بن Gottfried Benn و برتولت برشت Bertolt Brecht بودند. هر دو در تابستان سال ۱۹۵۶ در برلین بودند، منتها بن در برلین غربی و برشت در برلین شرقی، و این اختلاف جزئی جغرافیائی باشکافی عمیق در فرهنگ و تاریخ آلمان مطابقت داشت. گاتفرید بن، طرفدار شعر محض و مطلق، در شمار شاعرانی بود که حادثه جوئی هنرمندانه‌ای داشتند و در طی سالهای جنگ از رژیم ناسیونال سوسیالیست آلمان استقبال کردند، گرچه هواداری گاتفرید بن تند گذر بود و بزودی دیکتاتورهای رایش سوم از او روی گردانند. کتابهای بن نیز بالاخره از طرف آنها ممنوع شد. ولی کتابهای برشت را در سال ۱۹۳۳ در حضور عام سوزاندند، و خود برشت هم در همان سال مجبور شد که از کشور بگریزد.

برای شاعران جوان آلمان غربی که هم نسل انزنسبرگر بودند، عضویت برشت در حزب کمونیست اهمیتی نداشت؛ از برشت چیزی که برای آنها بسیار مهم بود، جدائی مؤثر و جدی او از استتیسمی بود که گاتفرید بن به اتکاء آن، مدتی هر قدر هم کوتاه، از نازیسم حمایت می‌کرد. انقلابی‌ترین عمل برشت در مقام شاعر این بود که با درون‌نمائی و ابتکار شیوه، سیر متداول شعر جدید آلمان را به سمت وظیفه اجتماعی و سیاسی و اخلاقی برگرداند.

در مورد اینکه بسط شخصیت انزنسبرگر تا مقام شاعری و انتقاد زیر تأثیر کدامیک از این استادان و راهبران شعرای بعد از جنگ آلمان بود، بهیچوجه تردیدی نمی‌توان داشت. او هم می‌خواست که اشعارش «افزارهائی» باشد، که مانند نوشته‌های بردیوار، همه آنها را بخوانند و بفهمند، نه رمزهایی کیه‌یاگرانه و پوشیده که فقط یک گروه نخبه و محرم بتواند آنها را کشف کند، همان گروه روشنفکری که یا دیکتاتوری نازی را تشویق می‌کرد یا به آن تن در می‌داد و سرانجام به تضعیف آن انجامید. او هم مانند برشت می‌خواست شاعری

جدید باشد بدون اینکه در تمایل عجیب هنر مرقی به سیر قهرائی سیاسی شرکت کند. در مقدمه جنگ جهانی شعر جدیدش که جنگی بسیار عالی است و او آن را به قصد «موزه» نامید، تاجائی پیش رفت که گفت جنبش جدید یا مدرنیست در شعر خود را خسته و تهی کرده است، آن هم به دلایل تاریخی که انزنسبرگر آنها را در مقالاتی مانند «مشکل آوانگارد» و «شعر و سیاست» تجزیه و تحلیل کرد. در همین مجموعه مقالات انزنسبرگر «قضیه» پابلونرودا Palo Neruda را پیش کشید که داسپردگی عقیدتی او به استالینیسم در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ او را واداشت که نسبت به اشعار قبلی (وبعدی) خود شعرهای بیمایه و کم ارزشی بسراید. قضیه حادی که بوسیله انزنسبرگر در این مقاله بارقت عاطفه بررسی شده است، در مورد شعر خود او هم مصداق پیدامی کند، چون شعری است که انتقاد اجتماعی و اخلاقی آن در مورد جهان بعد از جنگ تا اندازه زیادی متکی به تعصبی عقیدتی است، ولی در عین حال در مورد آزادی اصرار می ورزد و بر آن مبتنی است، و دولتهای کمونیست مکرراً با استفاده از قدرت و اختیار خود نقاشان و نویسندگان و شاعران و روشنفکران را از این آزادی محروم داشته اند. بنابراین انزنسبرگر آنچه را که در این دو قطب جهانی احسن است، طالب بوده است. بعضی از منتقدان آثار او این نحوه فکر را طلب مدینه فاضله خوانده اند، چون انتقاد اجتماعی و فرهنگی انزنسبرگر بر طرفداری فرقه ای یا بر هر گونه تسلیمی به سیاست یا برنامه ای اتکاء ندارد.

معهدا مشکلات و نامعلومی وضع انزنسبرگر از کار موفقیت آمیز او جدائی ناپذیر است؛ و آثار جورج اورول George Orwell که انزنسبرگر از لحاظ حیطة خواستها و شور اخلاقی به او شباهت دارد، نشان می دهد که هجو و انتقاد بدون يك تمایل صریح فرقه ای هم می تواند مؤثر باشد. با وجود این و علیرغم حادث ترین تضادها و تناقضها، بر تولد برشت همچنان مقتدای انزنسبرگر مانده است.

او هم مانند برشت شعرهایی شخصی سروده است، ولی اشتغال ذهنی او به مسائل اقتصادی و اجتماعی او را نسبت به حدی که احساسات شخصی و خصوصی می تواند موضوعی معتبر برای شعر باشد سخت به تردید انداخته است. مانند برشت اشعار خلق پسند، آموزنده، معانی و بیانی، و حکمت آمیز ساخته است، اما در این شعرها آن اعتقاد یا معتقدنمائی برشت که اصول کمونیستی را جوابگوی هر مسأله ای قلمداد می کند، وجود ندارد.

آگاهی وسیع و خارق العاده او از آنچه در جهان می گذرد - نه تنها در ادبیات، بلکه در علوم، تکنولوژی، سیاست و اقتصاد - اغلب راه را بر بارقه های بلاواسطه شعری او بسته است. هر جا که این امر پیش آمده، او با این خطر مواجه بوده است که تدبیرهای ژورنالیستی، ترندهای معانی و بیانی، بذله و تصوراتی

تقریباً ساده را جانشین عوامل مطلقاً شعری بکند، چون هدف اخلاقی او بانیازها و دریافتهای شخصی او در تغییر بوده است. مثلاً «شعرهای مربوط به طبیعت»، مانند «شعرهای عشقی» درمراتبی قرار می‌گیرد که وجدان اجتماعی انزنسبرگر واقعاً نمی‌تواند بر آنها صحه بگذارد، چون او اینگونه شعرها را با عاطفه بورژوائی و روحانیت آلمانی هماهنگ می‌داند.

نقلهای تند او از شعر هولدرلین Hölderlin و ریلکه Rilke در شعر «Man Spricht deutsch» نشان میدهد که انزنسبرگر با چه حرارتی در مقابل میراث آلمانی بلا فصل خود سر می‌کشد، میراثی که این «روحانیت» را بمنزله بهانه و مدرکی برای ارتجاع پلید به کار می‌برد. اولین کتاب شعر انزنسبرگر «دفاع از گرگها در برابر گوسفندان» بود، چون این گوسفندان آلمانی بودند که گرگها را تا بدترین درجات تشجیع کرده بودند. با وجود این، شعر او در نندیده گرفتن این ملاحظات تاریخی شیوه‌ای ناشیانه دارد. برشت، در شعری معروف، گفته بود که در بعضی اوضاع و احوال «گفتگو درباره درختها» ممکن است جنایتی باشد؛ اما این موضوع او را از نوشتن شعرهایی درباره درختان باز نداشت — گرچه خود را مجبور دید که درختان کاج را به «شاشیدن» وادارد، تا ثابت کند که حساسیت او واقعاً پرولتاریائی بوده است. همچنین گاهگاه نتوانست از سرودن شعرهایی عشقی که شیرین و لطیف است خودداری کند، گرچه بیشتر اوقات سخت می‌کوشید که نسبت به روابط بین دو جنس آدمی بدبین باشد، مثل اینکه بخواهد ثابت کند که عوامل اقتصادی بر این روابط حکمفرماست. انزنسبرگر این جسارت و زیرکی را که برشت به یاری آن بر چنین تناقضاتی پرده می‌کشید، فاقد است. جایی که درون شاعر به هواداری از اشتباه تاریخی اصرار می‌ورزد، برخورد بین قوه آگاه و هیجانه‌های آنی او در شعرهایش آشکار است، چنانکه در دو صدای مخالف «Lachesis lapponica» احساس می‌شود. توسل او به فن تکه‌سازی (۱) در بعضی از جدیدترین شعرهایش، مانند «شعر تابستان»، کوششی است برای برطرف کردن آن برخورد با کیفیت غیر شخصی اقوالی که در کنار هم می‌آید. معیندا، همچنانکه «خراب آباد» الیوت و «سرودها»ی ازراپاوند نشان می‌دهد، حتی این تدبیر هم ما را در مقابل زمینه انفعالی ذهن شاعر قرار می‌دهد، چون همین‌هاست که انگیزه انتخاب اقوال دیگران واقع می‌شود. (شعر تابستان شعری است طولانی که در آن عباراتی از گفته‌های کسانی مانند لائوتسه، مریلین مونرو، پترارک، تروتسکی، خروشچف و دیگران نقل شده است.)

۱ - Collage به هم پیوستن اجزاء موجود برای ایجاد يك اثر، چنانکه در نقاشی امروز به آن روی آورده‌اند، در هنرهای دیگر نیز مصداق دارد. در اینجا با استفاده از لغت موجود «تکه‌دوزی» کلمه «تکه سازی» را ساختیم.

به کار بردن فنون تکه‌سازی انزنسبرگر را به شاعری تجربی تبدیل نمی‌کند. در تمام آثارش از بدعت‌هایی مطلوب همراه با آنچه که او باب دوره مدرنیستی می‌داند استفاده می‌کند، ولی هرگز برای تجربه و نوآوری به این کار دست نمی‌زند. کاری که او در آن کوشیده است بیان آگاهی خاصی است از زمان ما و از آن‌هایی که مانند خود او با تجربه جنگ و اعتقادی که سبب جنگ و زوالی که نتیجه جنگ بوده است، شکل گرفته‌اند. برای انزنسبرگر، مانند بسیاری از معاصرانش در هر دو آلمان، دوره بعد از جنگ ادامه جنگ جهانی دوم بوده است. . . . خطر جنگ سوم فقط پرهیاهوترین احتمالاتی است که به صورتی ضمنی همیشه در شعرهای او می‌آید. توجه او به تفکر بره‌ای و توسعه‌های تکنولوژیکی که محققاً درهمه جا راهبر ذهن «بره‌ای» بوده است، مانند احساسی که او در پیش‌بینی نابودی و زوال جسمی بوسیله نیروی اتمی دارد مدام در کار بوده است. او در مقام يك شاعر آلمانی، با اینکه شاعر آلمانی تقریباً بنحوی استثنائی در دیدگاه خود وحد احساسات و عواطفش جهان وطنی است، از نیروهای که در جامعه آلمانی بعد از جنگ که زمانی نازیسم را ممکن ساخت، و اکنون بار دیگر به صورت جنبش نئوناسیولیست ظاهر شده است، همواره در رنج بوده است. با وجود این در بهترین اشعارش اضطرابی که جزئی از آگاهی انزنسبرگر است بیش از آن پیچیده است که بتوان آن را با چیزی چنین محسوس و آشکار یکی دانست.

هانس ماگنوس انزنسبرگر در سال ۱۹۲۹ در باواریا به دنیا آمد. بیشتر دوران کودکی را در نورنبرگ گذراند. پیش از آموختن زبانهای خارجی، ادبیات و فلسفه در دانشگاههای ارلانگن، فریبورگ، هامبورگ و سوربن، مدتی به عنوان دیپلماج و متصدی بار در نیروهای اشغالی آمریکا کار کرد. درجه دکتری خود را با نوشتن رساله‌ای در باره برنتانو Brentano شاعر رمانتیک، گرفت. از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ در اشتوتگارت برنامه‌های رادیویی تهیه می‌کرد و بعد در نروژ و ایتالیا بدون وابستگی به نشریه‌ای برای امرارمعاش چیز نوشت. از سال ۱۹۶۰ تا کنون به انتقاد ادبی و ترجمه و تهیه جنگهای شعری مشغول بوده است و مدیریت مجله Kursbuch را که در زمینه سیاست و جامعه - شناسی و تحولات جدید در هنر انتشار می‌یابد بر عهده داشته است. بیشتر در نروژ و برلین زندگی کرده ولی به اروپا و آسیا و قاره امریکا سفرهای بسیاری کرده است.

(چند شعری که ترجمه آنها را در اینجا می‌خوانید از گزیده اشعارش که مؤسسه پنگوئن آن را منتشر کرده، انتخاب شده است.)

● ● ● خانه پرت

وقتی که بیدار می‌شوم، خانه خاموش است. فقط پرنده‌ها صدامی کنند.

از پنجره هیچکس را نمی بینم . از اینجا ، هیچ جاده ای نمی گذرد . نه در آسمان
سیمی هست ، نه در زمین . موجودهای زنده آرام و ساکت زیر تبر دراز می کشند .
من آب می گذارم که به جوش آید . نانم را می برم . بی آرام شستی سرخ
ترانزیستوری کوچک را فشار می دهم .

«بحران دریای غرائب (۱) ... سفید و سفیدترو سفیدتر می شوید ... سربازان
آماده حرکت اند ... مرحله سوم ... برای همین است که ترا دوست می دارم ...
سهام فولاد مخلوط به میزان متوسط برگشته است...»

من تبر را بر نمی دارم . ابزار را تکه تکه نمی کنم . صدای وحشت مرا
آرام می کند ؛ می گوید : ماهنوز زنده ایم .

خانه خاموش است . من نمی دانم چگونه دام بگذارم یا از يك سنگ
چخماق تبری بسازم ، در وقتی که آخرین تیغه تبر زنگ زده است .

● ● ● اتوبیوگرافی

بعدها دانستم که جمعه بود
هنگامی که من باشیون خود را گسستم
از تابوتم ، از مادرم .
میان فریب تولدم ،
ممه‌ور با روغن و آب و نمک ،
و مرگ مکنون در استخوانهایم ،
در اعصابی پایان میان جمعه
و جمعه سیاه ، سنجاقهایی در بازوانم فرو کردند ،
تعمید یافتم و گسیل شدم ، بوی
خوش باروت این را زیبائی داد .
هر سال یکبار برف عوض می شود .
من هر روز کفنی نو پوشیدم .
همچنین چهار جانب آسمان را نظاره کردم .
سخنانم بر گونه ای باد راهی شد .
پیروزی هرگز مرا نسوخت ، و آتش نیز .
غالب شبها جگرم به سختی خارا می شود ،

و هنگامی که باز جمعه می آید ، شیون می شنوم .
 صدای خودم در کفنی سفید شیون می کند ،
 بر اعصار ملال آور ، از روز تولدم .
 احساسی مهیب دارم ، به بستر می روم و می اندیشم :
 خوب ، من از آن خلاص شدم . جنگی دیگر
 خواهد بود ، مرده سگی دیگر (نه من)
 در ماه خواهد نشست ، و فضا همچنانکه مدفونش می کند ،
 به وحشت خواهد افتاد و شیون آغاز خواهد کرد .

● ● ● غماز از طبقه متوسط

یاراشکایتی نتواند بود . بیکار نیستم . گرسنه نمی مانیم . می خوریم .
 علف می روید ، تولید ملی ، ناخن ، گذشته .
 خیابانها خالی و خلوتند . معامله ها انجام گرفته است . حوریان دریا
 خاموشند ، همه چیز خواهد گذشت .
 مرده ها وصیت هاشان را کرده اند . باران به نیم نم رسیده است . جنگ هنوز
 اعلام نشده است . برای آن شتابی نیست .
 ما علف را می خوریم . ما تولید ملی را می خوریم . ما ناخن ها را می خوریم .
 ما گذشته را می خوریم .
 چیزی نیست که پنهان کنیم . چیزی نیست که از دست بدهیم . چیزی
 نیست که بگوئیم . در رفاهیم .
 ساعت كوك شده است . بدهی ها را داده ایم . شست و شוא انجام گرفته است .
 آخرین اتوبوس می گذرد .
 خالی است .
 ما شکایتی نمی توانیم داشت .
 در انتظار چه هستیم ؟

● ● ● قلمرو سایه

۱
 حتی اکنون در اینجا مکانی می بینم ، مکانی آزاد ، اینجا در سایه .
 ۲
 این سایه برای فروش نیست :
 ۳
 دریا هم شاید سایه ای می اندازد ، وزمان نیز .

۴

جنگهای سایه‌ها بازی است : هیچ سایه‌ای درروشنائی دیگری نمی‌ایستد.

۵

آنان که درسایه زندگي می‌کنند کشتنشان دشوار است .

۶

زمانی کوتاه من ازسایه خود بیرون می‌آیم ، زمانی کوتاه .

۷

آنان که می‌خواهند نور را چنانکه هست ببینند باید به‌سایه برگردند .

۸

سایه روشن‌تر از آفتاب : سایه خنك آزادی .

۹

سایه من ، سراپا درسایه ، ناپدید می‌شود .

۱۰

درسایه حتی اکنون هم جاهست .

● ● ● دیگری

یکی می‌خندد ، نگران است ، زیر آسمان صورت من و موهای مرا هویدا می‌کند کلمات را از دهان من بیرون می‌ریزد ؛ یکی که پول دارد و ترس و گذرنامه ، یکی که دعوا می‌کند و عشق می‌ورزد ؛ یکی می‌جنبد ، یکی تلاش می‌کند .

امانه من : من دیگری هستم . که نمی‌خندد ، که صورتی ندارد تا در برابر آسمان هویدا کند ، و کلامی در دهانش نیست ، که بامن آشنائی ندارد و با خود نیز آشناییست ؛ نه من ؛ دیگری ؛ همیشه آن دیگری ، که نه می‌برد ، نه می‌بازد ؛ که نگران نیست ؛ که نمی‌جنبد .

آن دیگری ؛ که به خود اعتناش نیست ، که از او چیزی نمی‌داند ، که هیچکس نمی‌داند کیست ؛ که مرا به جنبش و انمی‌دارد .
من او هستم .

ترجمه هوشنگ پیرنظر

از آنتون چخوف

نمایشنامه دانی و انیا

منتشر می‌شود

بزودی

گنجینه‌های باد آورد

مشاعره

گزیده و گردآورده رحیم هاشم - شوکت نیازی

چاپ مسکو ، ۱۹۶۸

بنگاه نشریات پروگرس مسکو در سال ۱۹۶۸ کتابی با نام «مشاعره» بصورت بسیار نفیس و دلپذیر چاپ کرده که هر خواننده آگاهی از تأسف و دریغ بر اینهمه زیبائی ظاهری که به هدر رفته ، نمی‌تواند خود داری کند. نشر این کتاب بار دیگر نشان داد که آرزوی تهیه یک منتخب شعر از شعر معاصر ایران (و زبان فارسی بطور عمومی) همچنان آرزویی محال و دست‌نیافتنی است ، از سالهای قبل از شهریور ۱۳۲۰ کوششهای بسیاری در راه تهیه برگزیده‌ای از شعر جدید فارسی (یعنی شعر پس از مشروطیت در همه صور و قوالب گوناگون آن) در گوشه و کنار بچشم می‌خورد که همچنان ادامه دارد و بچندین جهت از این همه مجموعه‌ها که در این نیمقرن منتشر شده هیچکدام نماینده منحنی اصلی شعر فارسی و یا نشان دهنده بهترین نمونه‌های سخن منظوم زبان پارسی نبوده است و نیست. از کوششهای فضلالی خارجی که زبان فارسی را از طریق درس آموخته‌اند و خود اعتراف دارند که ادراک زیبائی و لطافت شعر فارسی ، و حتی ادراک موسیقی آن ، برای ایشان امری دشوار بلکه محال است ، بگذریم که آنان اغلب کار خود را بر اساس بعضی شهرت‌های تذکره‌ای و در مورد جوانترها بر بنیاد بعضی آشنائیهای غیر شعری قرار داده‌اند ، مثل تذکره شعرای معاصر که دین شاه ایرانی سلیستر تألیف کرده یا سخنوران ایران در عصر حاضر که پروفیسور محمد اسحق لاهوری نوشته و هر دو بجای خود از نظر اشمال برزندگی نامه بعضی از شاعران و یا ادیبان این عصر، دارای اهمیت و ارزش تاریخی است، مثل شرح حال سعید نفیسی یا مرحوم بهمنیار و دیگر ادیبان غیر شاعر. از میان ایرانیانی که بچنین کاری اقدام کرده‌اند بعضی کوششهای صادقانه‌را، از قبیل منتخبات آثار ضیاء هشترودی (تهران ۱۳۴۲ قمری) یا نمونه‌های شعر نو (تهران ۱۳۲۵) از پرویز داریوش فراموش نکنیم با توجه به همه نقصهائی که کارهای اینان دارد از قبیل محدود بودن کار داریوش به

چند نمونه و یا بعضی اعمال سلیقه‌ها و اظهار نظرهای اندك خصمانه مرحوم هشترودی که ریشه‌های خاص دارد و جای یادآوری آن در اینجا نیست .

جنگها و تذکرها و منتخبات عجیب و غریب دیگری هم هست که گاه مؤلفان آنان در عالم خود ادعاها دارند و کم و بیش بعلت خوش چاپ بودن رایج شده و گاه بیش از یکی دو چاپ هم شده . از عجایب این جنگهای یکی کتابی بود که چند سال پیش چاپ شد با نام دهن پرکن و فریب زنی همچون «شاهکارهای شعر معاصر ایران» که مردی به نام فریدون کارجمع آوری کرده بود و بیش از همه گویندگان مرده و زنده از «شاهکار»های خودش در این کتاب آورده بود و در شأن این کتاب و ارزش آن همین بس . دیگر کتاب دریای گوهر شاعر معاصر آقای مهدی حمیدی است، او که بعلت دعویهای عجیب و غریب خود از قبیل دعوی الوهیت - معروف خاص و عام است و اغلب تصویری کنند که این شهرت گونه، بخاطر شعر آقای حمیدی است ، در صورتی که اگر یکی از راننده‌های شرکت واحد هم این روزها دعوی خدائی کند شهرتش به همین اندازه خواهد رسید - او در این کتاب شعر فارسی را در قرن چهاردهم مورد انتخاب و گزینش قرار داده است که بر روی هم جنگی است در مورد در گذشتگان ، تاحدی بی طرفانه اما نقص بی اطلاعی او و یا شاید تحمیل سلیقه شخصی اش بعنوان يك اصل مسلم ، در این کتاب همه جا دیده می شود، مثلاً از صفای اصفهانی و ادیب نیشابوری شعر آورده ، در صورتی که شاعری از همروزگاران و همطرازان آنها را که در تاریخ شعر چند قرن اخیر ایران بعلت خصایص عرفانی راستین (دور از اصطلاح بازیهای خائقی و چبق علیشاهی و...) شعرش بی مانند است (حبیب خراسانی) فراموش کرده است و ازین دست شاعران که فراموش شده اند و هر کدام بجای خود از برجستگان تاریخ شعر معاصراند، کم نیستند . در مورد معاصران غرض ورزی و کینه توزی او امری است که خود نیز اعتراف دارد. اگر از اخوان و شاملو و حتی نادرپور و مشیری (به آتش و جوانتر ها که شعرشان شاید خیلی نوباشد کاری نداریم) که شعرهای نزدیک به اسلوب قدیم ، حتی قطعه و غزل و چهارپاره (همان نمونه‌هایی که در این کتاب از دیگران آورده شده) دارند ، شعری نیاورده هیچ جای نگرانی نیست ، چرا که لابد از هر کدام بعلتی رنجشی داشته (چنانکه داستان مقالات ، گرتوشاه دخترانی ، م . امید در بامشادهای آنروزها هنوز فراموش نشده و شعر شاملو که در حق او گفته ،

يك بار هم حمیدی شاعر را

بردار شعر خویشان آونگ کرده ام،

و ردزبانهاست)، اما این خدای شاعران بعلت حسادت، بسیاری از همان گویندگان برجسته اسلوب قدیم را هم نیاورده مثلاً عماد خراسانی را با آنهمه غزلهای پر شور، نادیده گرفته، در صورتی که عبدالرحمن فرامرزی را مثلاً جزء شاعران آورده است،

چرا که آقای فرامرزی را در حق او عنایتی است و از معتقدان شعر اوست . جنگها و دفترهای جوانان خام و اندک‌مایه که جای سخن گفتن ندارد و حتی نام بردن، از قبیل «نمودار شعر امروز یا راهیان شعر نو»، یا نمونه‌های شعر نو یا... که فقط از سر دشمنی و دوستی فراهم آمده و بعضی گذشته از دشمنی و دوستی فقط چند روزنامه یا مجله بسیار مبتذل هفتگی را پیش رونهاده و بخلط چیزهائی را بریده‌اند و بچاپخانه داده‌اند بعدی که يك شاعر که اسمش در سه مجله به صورت غلط چاپ شده تبدیل به سه شاعر گردیده و در سه جای این کتابها نامش آمده و حدود ارزش و اعتبار این گونه دفترها از همین طرز تألیفشان پیداست . در میان همین مجموعه‌ها از کتاب بسیار خوش چاپ «از نیما تا بعد» هم که به نام فروغ منتشر کرده‌اند باید نام برد . البته اگر تمام کتاب جعل نباشد، که نیست و نمونه‌هایش از خط آن عزیز عمداً در آن بصورت کلیشه چاپ شده، اما دم‌خروس جعل بسیاری از فصول کتاب آشکار است و دلایل اقتصادی خاصی دارد که بعضی روشن است و بعضی ممکن است در آینده روشن شود. کتاب «پنج‌جاه سال شعر فارسی»، وزارت جلیله فرهنگ و هنر را، اگر چه ندیدیم اما در روزنامه‌ها از چند و چون آن آگاه شدیم و دیدیم که چه دسته‌گلی به آب داده و آن هیئت امنای تالیف این کتاب از چه مایه دوستی‌ها و دشمنی‌ها که نتوانستند بگذرند . شاید بی‌طرفترین مجموعه شعر، از شعر امروز ایران، همان مجموعه «نمونه‌های شعر آزاد» باشد که سازمان جیبی چاپ کرد، حسن این مجموعه یکی در بی‌طرفی مولف در انتخاب شاعران بود و دیگر در حسن سلیقه وی در انتخاب شعرهای خوب هر شاعری و شرط اصلی در تهیه يك برگزیده درست شعر فارسی، و یا هر زبانی، همین دو اصل است، یعنی نخست آگاهی و بی‌طرفی مولف و از سوی دیگر ذوق بلند و هوشیاری خاص در گزینش شعرهای خوب هر شاعری که نماینده کار و کوشش و طرز اندیشه و اسلوب شاعری او باشد . اما عیب این کتاب محدودیت آن بقالب آزاد بود و نیز محدودیتی که باعث شده از بعضی شاعران فقط یکی دو شعر آورده شود (حداکثر تعداد شعرها در این کتاب پنج شعر است، شعرهای م . امید و نیما یوشیج) در صورتی که کاش این کوشش بی‌طرفانه در همه زمینه‌های شعر فارسی انجام شده بود و در کنار شعرهای اخوان و نیما، از قصاید بهار و غزل‌های شهریار و قطعه‌های پروین و چهارپاره‌های یکی دوتن از گویندگان خوب و شعرهای بسیاری از گویندگان مسلم شعر معاصر هم برگزیده‌ای کامل و آشنایی بخش، تهیه می‌شد، و در این صورت از توالی و امثال او چهارپاره‌های خوبی همچون «کارون» و «ملعون» و غیره می‌آمد . و از گلچین گیلانی شعرهائی مانند «نام» و جز آن .

اما «مشاعره».... بگذریم از اینکه با هیچ سریشمی عنوان مشاعره را بر چنین کتابی نمی‌توان نهاد، چرا که نه مفهوم لغوی آن دال بر این معنی است و نه مفهوم اصطلاحی و رایج آن که سنتی است در میان فارسی‌زبانها و بگذریم از اینکه

تمام عیوبی که در همه مجموعه‌ها و برگزیده‌های شعرپیشین برشمردیم در این کتاب جمع است. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. هراس من همه از این است که ذهن خواننده آگاه را نیز این کتاب گمراه کند. خواننده ایرانی که می‌تواند با ذوق و هوشیاری خود، گمراهی حاصل از مطالعه این گونه دفترها را جبران کند، اینجا در مورد شعر تاجیکستان، افغانستان، هند و پاکستان، گمراه می‌شود زیرا نمی‌داند که وضع شعر و شاعری در آفاق دیگر زبان پارسی چگونه است.

راستی را اگر این همه بی‌سلیقگی و بی‌اطلاعی که در مورد شعر ایرانی، در این مجموعه به کار رفته، در حق شاعران آن ولایات دیگر نیز به کار رفته باشد که وای به حالشان. من خود سالهاست چشم در راهم که وسیله‌ای پیدا کنم و از شاعران پارسی زبان دیگر اقالیم زبان دری آگاهیهائی بدست آورم، افسوس که در آن ولایات نیز هنوز مجموعه‌ای از شعر قرن اخیر فراهم نشده و چه بدبختی برای زبان پارسی و شاعران پارسی زبان بدتر ازین که اینهمه از وضع یکدیگر بی‌خبرند. من خواننده ایرانی، از هر جعلقی که چهار کلمه مزخرف دریکی از مجله‌های دست‌هفتم امریکائی بزبان انگلیسی می‌نویسد، آگاه می‌شوم و بالعکس و تفصیلات تمام جزئیات زندگی و سبک شعرش را برایم ترجمه می‌کنند و از وضع خودم یعنی زبان خودم، اینگونه بی‌اطلاعم که نمیدانم در تاجیکستان زادگاه رودکی یا در افغانستان سرزمین سنائی و عنصری و در هند و پاکستان، یعنی ولایت امیر خسرو، چه خبر است و آیا چه جریانهای در شعر ما هست که ما از آن بی‌خبریم و آنوقت، بعد از آنهمه تشنگی و طلب، آنهمه انتظار و حسرت، این کتاب، یعنی کتاب «مشاعره» بدستم می‌رسد. من هیچ تردیدی ندارم که شعر افغانستان، و تاجیکستان و هند و پاکستان چیز دیگری است جز آنچه در این مجموعه آمده و بی‌گمان شاعران دیگری و شعرهای دیگری درین اقالیم زبان پارسی هست که بعلمی در این کتاب نیامده، چنانکه از بخش ایران این کتاب می‌توان دریافت و بی‌گمان همین عیوبی که در مورد شاعران ایرانی این کتاب می‌توان برشمرد، در مورد انتخاب شعر شاعران آن ولایات نیز وجود دارد.

۱- کتاب چندان از سر نا آگاهی و بی‌خبری تهیه شده که باستانی پاریزی، در شمار شاعران هند و پاکستان قرار گرفته است و خواننده حق دارد که در مورد هر کدام از شاعران دیگر ولایات شك کند، شاید بعضی از آنها که بعنوان افغانی آمده‌اند اهل تاجیکستان یا هند باشند و همچنین برعکس.

۲- در این کتاب کسانی مانند سعید نفیسی و احسان طبری در شمار شاعران معاصر ایران آمده‌اند و از شاعرانی مانند امیری فیروزکوهی، رهی معیری، پثرمان بختیاری، عماد خراسانی، مهدی حمیدی و بسیاری از هم‌طرازان اینان در اسلوب قدیم و از فرویدن مشیری، منوچهر شیبانی، منوچهر آتشی، سهراب سپهری و

بسیاری از شاعران همطراز و همپایهٔ اینان شعری نیامده است.

۳- آنها که شعرشان آمده، برای نمونه از همان آغاز شروع می‌کنیم: از مهدی اخوان ثالث فقط يك شعر آنهم شعر «گل» آمده که بی‌گمان اگر شعرهای امید را به چهار دسته تقسیم کنیم، شعر گل در ردیف چهارم قرار می‌گیرد، یعنی یکی از ضعیف‌ترین شعرهای اوست، در صورتی که امید اگر بزرگترین نمایندهٔ شعر جدید ایران نباشد یکی از دوسه تن شخصیت اصلی واصل، این نهضت است. از نادرپور پنج شعر آمده (بیشترین شماره) و از بهترین شعرهای اوست و این تنها مورد استثنائی است که حسن انتخابی در آن دیده می‌شود. بقیهٔ شعرها، بطور قرعه‌کشی و تصادفی برگزیده شده‌اند.

شاعران ایرانی این مجموعه، از مرده و زنده و پیر و جوان همه، بر روی هم عبارتند از: مهدی اخوان ثالث (يك شعر) ایرج میرزا (سه شعر) احمد شاملو (يك شعر) بهار (پنج شعر) پروین اعتصامی (دو شعر) توللی (سه شعر) خانلری (يك شعر) دهخدا (دو شعر) زهری (يك شعر) ژالهٔ اصفهانی که خود در تألیف کتاب سهمی داشته (پنج شعر) سایه (چهار شعر) سیمین بهبهانی (دو شعر) شهریار (سه شعر) احسان طبری (دو شعر) عارف قزوینی (چهار شعر) عشقی (دو شعر) فرخی یزدی (سه شعر) فروغ فرخ‌زاد (دو شعر) کسرائی (پنج شعر) گلچین گیلانی (يك شعر) نادرپور (پنج شعر) سعید نفیسی (يك شعر) نیما یوشیج (سه شعر).

این کتاب بمناسبت بزم سخن تاجیکستان که شاعران پارسی‌زبان از همهٔ اقالیم زبان دری در آن شرکت کرده‌اند فراهم شده و در مقدمهٔ آن می‌خوانیم: «کمی فرصت بما چندان امکان نداد که آثار شاعران امروزه کشورهای اشتراک‌کننده را در دائرهٔ وسیعتری دربرگیریم. برای گرد آوردن تذکرة‌های جامع‌تر از آثار شاعران امروزه افغانستان، ایران، هندو پاکستان اقدام شده است». امیدنگارنده این است که در تهیهٔ آن کتاب یا کتابها، تا این حد بی‌سلیقگی و ناآگاهی به کار نرود و دوستان و ادب‌زبان دری این مایه همت و جویندگی در کارشان باشد که در هر يك از این اقالیم زبان دری، دور از تبلیغات مجله‌ای و دور از تصمیمات «تشکیلات»

اداری و دور از بسیاری مسائل - که هر کدام مانعی است برای رسیدن به حقیقت و جان هنر مجموعه‌ای فراهم آورند از همهٔ شاعران خوب و ارجمند زبان پارسی در هر يك از این اقالیم و در هر يك از شیوه‌ها، که هم به کار خوانندگان و دوستان اهل زبان بیاید و هم بتواند برای شرق‌شناسان و یا مدعیان شرق‌شناسی - که متأسفانه نسل جدید آنها جز تصدی سمت استادی در یکی از کالجها یا مراکز تحقیقات خاورشناسی، هیچ کاری ندارند و فقط نان زحمات امثال بارتلد و مینورسکی و نیکلسون و ماسینیون و گلدزیهر و آدام متز را می‌خورند - کتابی مورد استناد و استفاده باشد. واقعاً

جای تاسف است که دنیا از شعرسیاهان افریقا (شعر معاصرشان) و از شعر عقب افتاده ترین نژادها و ملل و زبانهای عالم باخبر است و شعر امروز فارسی همچنان بی دوستدار و بی جوینده مانده و هیچ کس از آن آگاهی ندارد. وقتی هم جنگی و دفتری برای ترجمه عرضه میشود یا شعرهای مرحوم سعید نفیسی و بهنیار و اقبال آشتیانی است، یا چندان نو و تازه و تازه چیده که نسخه های اصلی و فارسیش در زبان اصلی هنوز منتشر نشده و هیچ کس شاعرش را در وطن نمی شناسد، و آنوقت ترجمه اش را بزبانهای آلمانی و فرانسوی و انگلیسی در مجلات یا جنگهای ادبی می بینی و خبر نشرش را در روزنامه های وطنی می خوانی که فلان هموطن یا بیگانه مجموعه ای از شعر معاصر ایران را بفلان زبان ترجمه کرده و درین کتاب شعرهایی از فلان و بهمان آمده که تو هر چه فکر می کنی اینها در کجا هستند و کی شاعر شده اند و کجا شعرشان چاپ شده و کی اینها را به عنوان شاعر یا غیر شاعر و حتی متهم به شاعری، نامشان را شنیده است، می بینی خبرنداری.

شفیعی کدکنی

منتشر شد
مالون می میرد
اثر
ساموئل بکت
ترجمه محمود کیا نوش

منتشر می شود
امروز را دریاب
اثر
سال بلو
ترجمه احمد کریمی

از رومن رولان
منتشر شد
ژان گریستف (در چهار جلد)
ترجمه م. ا. به آذین

□ □ □ چند سخن از □ □ □

آنتونی ترولوپ

درباره

ساختمان داستان

آنتونی ترولوپ Anthony Trollope نویسنده انگلیسی (۱۸۸۲ - ۱۸۱۵) کسی است که کار اصلی رمان نویس را به «آفرینش آدمیانی که خواننده وادار به پذیرفتن وجود آنها می‌شود» تعریف کرده است. او نخستین رمانهایش را در ایرلند نوشت. در آنجا کارمند رسمی اداره پست بود. منتقدان ادبی به این کتابها توجهی نشان ندادند تا اینکه در سال ۱۸۵۵ رمان The Warden را نوشت.

ترولوپ در نشان دادن سیمای زندگی اجتماعی و سیاسی مهارتی بسزا داشت. او علاوه بر يك «اتوبیوگرافی» و بسیاری مقاله و داستان کوتاه، ۴۰ رمان به جا گذاشت.

ترکیب داستان

من از ابتدا این اطمینان را داشتم که نویسنده، موقعی که می‌نشیند تا رمانش را شروع کند، باید این کار را بکند، نه برای اینکه مجبور است داستان بگوید، بلکه چون داستانی برای گفتن دارد. اولین رمان نویسنده معمولاً از منشائی درست می‌جوشد. يك رشته حوادث، یا يك تحول شخصیت درمخیله او پیدا می‌شود و این را نویسنده با چنان قدرتی حس می‌کند که خود را قادر به ارائه تصویر خود با زبانی غنی و دلپذیر به دیگران می‌داند. می‌نشیند و داستان را می‌نویسد چون داستانی برای گفتن دارد؛ همانطور که شما، دوست من، موقعی که چیزی دارید که ناگهان خیال شما را انگیزخته است یا عواطف شما را بیدار کرده است، شتاب دارید که آن را برای اولین کسی که می‌بینید، تعریف کنید.

از: «اتوبیوگرافی» آنتونی ترولوپ

اهمیت طرح داستان

واما درباره طرح — اینجاست که انسان عاجز می‌مانند و احتمال عجز هست. در داستان «عشق و جنگ» بکلی طرح وجود ندارد — هیچگونه ترتیبی از حوادث ضمنی چیده نشده است که توجه و علاقه را برانگیزد. شما همینقدر می‌گوئید که دختری در فلان و بهمان شرایط و اوضاع غمگین بوده است و فلان و — بهمان فضیلت‌ها و ذکاوت‌ها (ی نامتحمّل) به او یاری کرده است. شما قبل از آنکه بتوانید برای مردم داستان بگوئید، باید خیلی بیش از اینها تخیل خود را به کار بگیرید. و من فکر میکنم که میتواندستید این کار را بکنید. برخلاف نظر داکبری، کار باید با تلاش فراوان انجام گیرد. ولی شما باید ذهن خود را درباره موضوع سخت به کار وادارید، نه اینکه بنشینید و جزئیات تصویری را که به شما تلقاء شده است بنویسید، آن‌هم نه با تخیل بلکه با احساسات و عواطف. عواطف و تخیل هر دو باید به کار بیفتد — و با هماهنگی به کار بیفتد — تا بعد بتواند توجه را برانگیزد. آنتونی ترولوپ به کیت فیلد

همه چیز در تبعیت داستان

در رمان نباید هیچ واقعه ضمنی مستقل بیاید. هر جمله و هر کلمه‌ای در تمام صفحات باید مربوط به داستان باشد. اینگونه واقعه‌های ضمنی توجه خواننده را منحرف می‌کند، و همیشه برای خواننده نامطبوع است. و کیست که این امر را در «فضول کنجکاو» و «سرگذشت مرد کوهپایه» ندیده باشد، و حال که وضع در مورد **سروانتس و فیلدینگ** چنین است، که می‌تواند امید موفقیت داشته باشد؛ با اینکه رمانی که می‌خواهید بنویسید باید مطول باشد، نگذارید تمام آن از یک داستان تجاوز کند. و این پرهیز از واقعه‌های ضمنی مستقل باید به صورت ارائه کوتاه‌ترین توضیحات انجام گیرد. هر جمله و هر کلمه‌ای که به کار می‌رود باید مربوط به داستان باشد. رمان نویس جوان خواهد گفت «ولی با این همه صفحه که من باید پر کنم، اگر اینقدر خود را محدود کنم، چگونه می‌توانم موفق شوم؟ چطور از پیش بدانم که این داستان من تا چند صفحه محل دارد؟ کتاب باید سه مجلد یا فلان صفحه از مجله بشود و من اینطور قرارداد بسته‌ام. اگر هر جا که بشود به دادن شاخ و برگ نپردازم، چطور می‌توانم از عهده کار بر بیایم؟ نقاش بوم خود را به اندازه موضوع خود انتخاب می‌کند، و آیا من در هنرم باید موضوعم را در حد بومم گسترش بدهم؟» بدون شك رمان نویس باید این کار را بکند؛ و اگر حرفه خود را خوب یاد بگیرد، این کار بدون خدشه‌ای به نتیجه کار، انجام خواهد گرفت. در یک بوم تصویرهای مختلف نخواهد کشید که اگر خود را در پرداختن به قضایای خارج از داستان آزاد بگذارد، آنوقت ممکن است این کار را بکند؛ اما با بررسی نسبت‌ها در کار خود، می‌تواند به خود پیام‌وزد

که چگونه داستانش را بنویسد تا بطور طبیعی بتواند به اندازه مطلوب برسد. با اینکه داستانش باید یکی باشد، در عین حال می‌تواند از قسمتهای زیادی تشکیل شود. با اینکه طرح ممکن است فقط شخصیت‌های معدود را ایجاد کند، می‌توان آن را طوری گسترش داد که باشخصیت‌های متعدد به بسط کامل برسد. می‌توان طرحهای فرعی نیز داشت که همه در محدوده توضیح داستان اصلی قرار گیرد، و به صورت جزئی از يك کار واحد بیایند همانطور که می‌توان بريك بوم صورت‌های متعددی داشت که به نظر بیننده خود را تا بلوهای جدا و مستقلی نشان نخواهند داد. در هیچ قسمت از کار رمان نویس این لغزش واقع‌های ضمنی مستقل به اندازه قسمت گفت و گوها معمول نیست. چه بسیار آسان می‌شود دونفر را به گفت و گو درباره يك موضوع اتفاقی واداشت که نویسنده خود را نسبت به آن آگاه و بصیر می‌پندارد! ادبیات، فلسفه، سیاست، یا ورزش را به این ترتیب می‌توان باشیوه‌ای بسیار پرت و پراکنده به هم بافت؛ و نویسنده، در حالی که خود را آزاد گذاشته است و صفحه‌هایش را پر می‌کند، شاید فکر کند که در کار محظوظ کردن خواننده است. به نظر من نویسنده بزرگترین اشتباه را می‌کند. گفت و گوها مطلوب‌ترین قسمت رمان است؛ ولی تا وقتی این کیفیت را دارد که بنحوی مربوط به داستان اصلی باشد. لازم نیست که مربوط به داستان اصلی به نظر آید، ولی همیشه باید میلی به این جهت داشته باشد. تیزهوشی خرده گیرانه و ناخود آگاه خواننده هم بحق است هم شدید. موقعی که يك گفت و گوی طولانی درباره موضوعی نامربوط به ذهن او می‌رسد، فوراً احساس می‌کند که نویسنده دارد او را به قبول چیزی فریب می‌دهد که او در موقع به دست گرفتن رمان خود را برای قبول آن آماده نکرده بود. خواننده در آن لحظه خاص سیاست یا فلسفه نمی‌خواهد، بلکه داستان را می‌خواهد. شاید خواننده نتواند با تفصیل بگوید که گفت و گوها در فلان مورد از موضوع داستان منحرف شده است؛ ولی موقعی که چنین امری پیش بیاید، خواننده آن را احساس خواهد کرد، و این احساس برای او نامطبوع خواهد بود.

«اتوبیوگرافی» آنتونی ترولوپ

خطرهای روایت اول شخص مفرد

همیشه نوشتن داستان از جانب «من» خطرناک است. خواننده ناخود آگاه آموخته شده است که احساس کند که نویسنده به تمجید خود پرداخته است، و آنوقت برضد خود ستائی طغیان می‌کند. یا این «من» مدعیانه خاضع و فروتن است و باز درست از نظر گاه دیگر آزار دهنده است. در بیان يك قصه به نظر من همیشه بهتر آن است که ضمیر شخصی را کنار بگذاریم. شیوه کهن «روزی بود و روزگاری بود»

با اصلاحات و تغییرات جزئی بهترین شیوه داستان‌سرایی است .

آنتونی ترولوپ به کیت فیلد

آدم‌های داستان

اما رمان نویس غیر از روشن کردن طرح داستان خود ، هدف‌های دیگری دارد. او می‌خواهد خوانندگان خود را چنان با آدم‌های خود آشنا کند که مخلوقات فکر او برای آنان آدم‌یانی گویا، متحرک، وزنده باشند. این کار را هرگز نخواهد توانست انجام دهد مگر آنکه آن شخصیت‌های متخیل را بشناسد، و هرگز نخواهد توانست آنها را بشناسد مگر آنکه بتواند با واقعیت کامل انس و آشنائی با آنها زندگی کند. آدم‌هایش باید موقعی که او دراز می‌کشد تا بنخوا بدو موقعی که از رؤیاهایش بیدار می‌شود با او باشند. باید یاد بگیرد که از آنها نفرت داشته باشد و آنها را دوست ندارد. باید با آنها مباحثه و مجادله کند، با آنها نزاع کند، آنها را ببخشد، و حتی به آنها تسلیم شود . باید بداند که خونسرد هستند یا پرشور ، که در حقیقت راه می‌برند یا دروغ، چقدر با حقیقت‌اند، چقدر با دروغ. عمق و وسعت، کوچکی و کم-عمقی هر کدام باید بر او روشن باشد. و همین‌طور که اینجا، در جهان برونی، می‌دانیم که مردان و زنان تغییر می‌کنند- بنا بر اثر هوای نفس یا شعور بدتر می‌شوند یا بهتر- آفریده‌های نویسنده هم باید تغییر کنند، و هر تغییری باید بر نویسنده آشکار باشد . در آخرین روز هر ماه، هر شخص موجود در رمان او باید نسبت به روز اول آن ماه يك ماه عمر کرده تروجهان ندیده تر باشد. اگر کسی که می‌خواهد رمان نویس باشد استعداد هائی در این طریق داشته باشد همه این چیزها بدون تلاش و تقلا در او پیدا خواهد شد- ولی اگر چنین نشود به نظر من چنین شخصی فقط می‌تواند رمان‌هائی درباره آدم‌های چوبی بنویسد .

من بدینگونه با آدم‌های خود زیسته‌ام و هر توفیقی که یافته‌ام از همین راه بوده است. نمایشگاهی از این آدم‌ها هست، و درباره همه آنها که در این تالار هستند می‌توانم بگویم که آهنگ صدا، و رنگ مو، هر پرتو نگاه و لباس همه آنها را می-شناسم . در مورد هر مرد می‌توانم ارزیابی کنم که می‌تواند فلان و یا بهمان سخن را گفته باشد یا خیر . در مورد هر زن می‌توانم بفهمم که آیا در مقابل فلان یا بهمان سخن تبسم می‌کند، یا ابروها را درهم می‌کشد .

سخنان دلپذیر و سبك آماده

نویسنده کمتر می‌تواند به محبوبیت عام امیدوار باشد مگر اینکه بتواند زبان عام را به کاربرد. این حرف کاملاً درست است؛ اما اکنون مسأله حصول يك سبك

عام - یا به عبارت دیگر، يك سبك خوب و روشن پیش می آید. نویسنده به کدام نحو احسن می تواند در نوشتن صاحب شیوه ای بشود که هم برای خواننده مطبوع باشد هم خواندن آن بسیار آسان باشد؟ نویسنده باید درست بنویسد، چون تا درست ننویسد، اثرش نه مطبوع تواند بود نه قابل فهم. خوانندگان از او انتظار دارند که از قواعدی که خودشان، آگاهانه یا نا آگاهانه، ملاحظه آنها را در مورد زبان آموخته اند، پیروی کند؛ و اگر نویسنده از این قواعد پیروی نکند، اثر او نامطبوع خواهد بود. هیچ نویسنده ای بدون - رنج فراوان صاحب چنین سبکی نخواهد شد. نویسنده خیلی چیزها را باید بیاموزد؛ و موقعی که این چیزها را آموخت، باید عادت کند که آنچه را که آموخته است با آسانی به کاربرد. اما همه این چیزها را نه در موقع نوشتن چیزی که می خواهد مطبوع باشد، بلکه خیلی پیشتر از آن، بیاموزد و کسب کند. زبان باید همانطور از او جاری شود که موسیقی از تماس تند انگشتان يك نوازنده بزرگ جاری می شود، همانطور که انگشتان يك حروفچین آزموده حروف را کنار هم می چیند، همانطور که هجاهائی که بوسیله دستگاه زده می شود در گوش يك تلگرافچی صورت کلمات به خود می گیرد.

کسی که موقع نوشتن درباره کلمات خود زیاد می اندیشد، معمولاً اثری به جا می گذارد که بوی عرق می دهد. من البته اینجا از نشر حرف می زنم؛ چون می دانیم که در شعر چه دقتی لازم است و خود را برای آن آماده می کنیم.

از، «اتوبیوگرافی» آنتونی ترولوپ

ترجمه مهرک

خانه

برنارد آلبا

از: فدریکو گارسیا لورکا

ترجمه

محمود گیانوش

منتشر می شود

سه

نمایشنامه

کسالت آور

نوشته

ناصر ایرانی

منتشر شد

مشهور و نا شناخته

کتابشناسی فردوسی

ایرج افشار - انجمن آثار ملی ۱۳۴۷

وزیری ۲۸۶ صفحه

درمیان «معاریف ناشناخته» ادبیات و فرهنگ ایرانی فردوسی بیش از هر شخصیت دیگری نیازمند شناخته شدن است. با اینکه بظاهر کوششهایی در راه شناخت هنر او، دور و نزدیک، انجام شده و مقالات و کتابها درباره او بسیار نوشته اند، چیزی که به کار آید بسیار اندک است*. البته کوشش «نلدکه» در زمینه های غیر هنری شاهنامه قابل ستایش است و همواره می تواند مرجع بسیار خوبی در خصوص ارزشهای حماسی شاهنامه باشد. پس از او در این زمینه کاری به این دقت و وسعت بشیوه درست علمی سراغ نداریم. آنچه ارزش اصلی شاهنامه بشمار میرود و آن را در شمار آثار برجسته ادب جهان قرار داده، شم بلاغی و قدرت هنری فردوسی است که برای شناخت آن کوچکترین اقدام نشده است. در دانشگاه تهران کار فردوسی را خاتمه یافته تلقی کرده اند و نهایت کوشش ادیبان دانشگاهی ما استخراج لغات شاهنامه یا فوائد دستوری آن کتاب است. بی آنکه بنخواهم از اراج کار مؤلفانی که در این زمینه ها کوشش کرده اند، بکام این نکته را فراموش نمیکنم که شاهنامه بیش از آنکه به این گونه پژوهشها نیازمند باشد به تحلیل و نقد درست بشیوه اروپائیان نیازمند است، چیزی که ما هرگز نداشته ایم و با این وضع که در میان محققان ما رایج است امید بوجود آمدن آن را هم نداریم. تنها مرجع علمی اینگونه کارها دانشگاههای ایران است که متأسفانه منتظراند در این زمینه هم فرنگی ها اقدامی کنند، چنانکه تصحیح متن آن را هم هنوز چشم به راه محققان شوروی داریم که يك جلد يك جلد شاهنامه را تصحیح کنند و برای ما بفرستند. در این مملکت زحمتی که برای تصحیح «منتخبات شعر حنظله بادغیسی» یا تصحیح مثلاً نفثة المصدور میشود، در همان حدود رونویسی نسخه ها و استخراج لغات و ترکیبات و آیات و امثال عرب است. تحقیق و پژوهشهای ادبی به همین محدود میشود چرا که

* مثل کتاب بسیار ارجمند مقدمه بر رستم و اسفندیار از ازم. بهیار

این گونه کوششها به آفرینش و ذهن هنری نیازی ندارد. با در دست داشتن فرهنگ آنندراج و کشاف اصطلاحات الفنون و احادیث مثنوی و چند کتاب دیگر میتوان بدین کارها پرداخت، اما سخنی که زاده اندیشه و تأمل در رازهای هنر شاعری مانند فردوسی باشد از همه کس ساخته نیست، چرا که تحصیل ادب ورشته های ادبی در ایران از دوره دبیرستان تا دوره دکتری بستگی بمیزان عدم توفیق در رشته های فنی و علمی دارد و هر که از کنکور تمام رشته ها مردود شد برای فرار از سربازی و بعد هم گرفتن مدرکی در حدود لیسانس و دکتری این رشته را بجان پذیرد میشود و حاصل کار، هر چه متمایل به ادب و هنر باشد، از حدود تحقیقاتی از اینگونه که یاد کردیم بیرون نخواهد بود. حاصل محیط تحقیقی این چنین، همین است که هیچ کس را رغبت بخواندن و تأمل در شاهنامه حاصل نمیشود و بسیاری از اهل شعر و جوانان هنرمند، شاهنامه را ناخوانده، مردود می دانند که شاهنامه شعر نیست، شاهنامه نظم است و صنعت است و بازی با کلمه!

در حاشیه نیازمندی به پژوهشی راستین و انتقادی در زمینه آفاق ذهنی و اندیشه های فردوسی و بر روی هم جهان بینی و شیوه بیان و اسلوب او، فراهم آوردن مجموعه هایی از جنس «کتاب شناسی فردوسی» مفتنم است و برای پژوهندگانی که در زمینه های هنری و آفرینندگی فردوسی بخواهند، کوششی انجام دهند، آماده داشتن این گونه مراجع شرط اصلی است چرا که پژوهشگرانی از این گونه، فرصت و حوصله نسخه شناسی و جستجو در نسخه های خطی و متون تاریخی و آثار پراکنده فارسی و بیگانه را ندارند و برای هر گونه تحقیقی درباره شاهنامه، شناخت زندگی و محیط فردوسی و کارهایی که درباره او شده است لازم می نماید و این کاری است که باید در مورد بزرگان دیگر ایرانی نیز انجام شود تا محققانی که بخواهند کارهای انتقادی و بنیادی انجام دهند از این دست جستجوهای ابتدائی، آسوده خاطر باشند. و چه خوب است که آنچه در این فهرست آمده یا دست کم موارد ارزشمند آن را در کتابی گرد آورند که پژوهنده حتی نیازمند یافتن آنها نیز نباشد و با در دست داشتن آن کتاب، کار خود را با خاطر آسوده آغاز کند و این کاری است که در مورد دیگران، در کشورهای دیگر انجام داده اند، مانند کتاب «تعریف القدماء بابی العلاء» که آنچه متقدمان در کتب مختلف و بادیدهای گوناگون در باره ابوالعلاء معری اظهار نظر کرده اند در این کتاب جمع آمده و خاطر خواننده از جستجو در کتابهای پراکنده، آسوده است و ما همین کار را در مورد سعدی و خیام و مولوی و فردوسی و حافظ و دیگر بزرگان باید انجام دهیم تا مقدمه ای باشد برای شناخت راستین ایشان. بحثهای عمومی و کلی بافی از خصایص محیط اجتماعی ما است که هر کسی در يك سخنرانی نیم ساعته که سه ربع آن به تعارف و تشکر از حاضران و غائبان می گذرد، میخواهد تمام هنر فردوسی یا سعدی یا خیام را - از زندگی

خصوصی او گرفته تا تأثیرش در ادب کشورهای مختلف جهان، همه را از دیدگاه خود بررسی کند. حاصل چنین محیطی، همین تحقیقاتی خواهد بود که یاد کردیم، حال آنکه درباره هر يك از کوچکترین موضوعاتی که به امثال فردوسی یا حافظ و خیام ارتباط دارد، در ممالك پیش افتاده - بقول شاعر با پیش پا افتاده اشتباه نشود - مدتها وقت صرف میشود و نتیجه‌های علمی میگیرند. از این روی بار دیگر کوشش ایرج افشار که فقط به کتابشناسی فردوسی پرداخته یا کوشش مهدی اخوان ثالث که فقط به افسانه‌های فردوسی پرداخته*، چنانکه صبحی به افسانه‌های بوعلی پرداخته بود، از گامهای درستی است که در راه شناخت علمی و دقیق فردوسی انجام شده است و باید آن راستود.

مؤلف «کتابشناسی فردوسی» توانسته است با وقوفی که در کار شناخت کتب فارسی و مجلات شرقشناسی دارد، مجموعه‌ای درباره فردوسی فراهم آورد که هر محققى از داشتن آن بی‌نیاز نیست. در این کتاب که دارای چهار بخش است اطلاعات درباره فردوسی و شاهنامه را دسته بندی و فهرست کرده است. در فصل نخست مقالات و فصولی که در کتب و زبانهای شرقی درباره فردوسی آمده، معرفی شده و پس از آن کتابها و مجموعه‌هایی که ویژه بحث درباره شاهنامه و فردوسی است، و پس از آن کتب و مقالات در زبانهای غربی است. آنگاه شرح حال فردوسی درمآخذ قدیمی بررسی شده و در آخرین قسمت فرهنگهایی که درباره شاهنامه نوشته شده معرفی شده است.

بخش دوم کتاب درباره ترجمه‌ها و منقولات شاهنامه است که در زبانهای مختلف جهان چه ترجمه‌هایی از تمام یا بخشهایی از شاهنامه شده است. در این بخش به معرفی ۲۴ زبان که منقولات و ترجمه‌هایی از شاهنامه در آنها آمده پرداخته است.

بخش سوم کتاب معرفی نسخه‌های خطی موجود از شاهنامه در کتابخانه‌های مختلف جهان است. بخش چهارم معرفی چاپهای مختلف شاهنامه است که در این بخش چاپهای کامل و چاپهای منتخب و برگزیده و نیز آثاری که بر اساس شاهنامه بوجود آمده - از قبیل داستانهای شاهنامه از یار شاطر و داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی از خانم زهرا خانلری معرفی شده است. بخشی نیز به معرفی چاپهای یوسف و زلیخا - که روزگاری انتشارت بسیار داشت - اختصاص یافته است. ملحقات کتاب تکمیل و ذیل همین چهار بخش است که یاد شد. در پایان تصویرها و نمونه‌هایی از بعضی از چاپهای شاهنامه ضمیمه شده است.

* دوست شاعر بزرگوار من مهدی اخوان ثالث، مدتهاست سرگرم نوشتن کتابی است با عنوان «ماجرای قصص شاعران» که هر بخش آن خود کتابی است مستقل و جداگانه از جمله بخش فردوسی و حافظ و سعدی آن که بنده کم و بیش خبردارم و قسمتی از فصل حافظ آن کتاب، سالها قبل در یکی از مجلات ماهانه بچاپ رسید.

تهیه فهرستی این چنین از همه کس ساخته نیست و ایرج افشار در کار کتاب شناسی ایران ، بحق مردی است استثنائی و شناخته . با این همه مثل هر کار دیگری جای آن هست که بعدها تکمیل شود و مواردی که از فصول چهارگانه این کتاب فوت و فراموش شده ، بر آن افزوده گردد . نگارنده این سطور ضمن مطالعه این کتاب به دو نکته برخورد که در زمینه «شرح حال فردوسی در مآخذ قدیمی» قابل یادآوری است و من آن دو نکته را در اینجا یادآور میشوم .

یکی از نظرهایی که در میان کتب قدیمی ادب عرب در باره فردوسی اظهار شده ، عقیده ابن اثیر ناقد هوشیار و آگاه قرن ششم و آغاز قرن هفتم در کتاب المثل السائر است که این کتاب ، یکی از شاهکارهای نقد و معانی و بیان عرب بشمار میرود . او در بحث از امکانات خاص شاعر و نویسنده که هر کدام چه مجالی برای سخن دارند ، می گوید :

دشاعر هرگاه بخواهد امور بیشمار را که معانی پراکنده ای دارند در شعر خویش بیاورد نیازمند آن باشد که سخن خویش را دراز دامن کند و دوستان و یاسیصد بیت یا بیشتر از اینها بسراید ، بی گمان در همه آن ابیات نیک آور و موفق نخواهد بود و حتی در بیشتر آنها نیز ، چرا که توفیق او در اندکی از آن ابیات است و بیشتر آن ابیات پست و ناپسند خواهد بود . اما کار نویسنده بدینگونه نیست چرا که او در یک نامه چندان که به ده ورق از کاغذها برسد ، و حتی بیشتر از اینها ، مینویسد بحدی که مشتمل بر سیصد سطر یا چهارصد و پانصد باشد و در همه این نوشته ها موفق و خوش سخن خواهد بود و این امری است که هیچ خلاقی در آن نیست چرا که ما آنرا خود دیده ایم و شنیده ایم و گفته ایم ، و از این روی ، است که من دریافتم که ایرانیان در این نکته بسر عرب ترجیح دارند چرا که شاعرانشان کتابی را از آغاز تا پایان بشعر تصنیف میکند و این کتاب گزارش داستانها و حالات است و با این همه در زبان ملی ایشان ، در نهایت فصاحت و بلاغت است همچنان که فردوسی در سرودن کتاب معروف شاهنامه این کار را کرده است و این کتاب شصت هزار بیت شعر است شامل تاریخ ایرانیان ، و این کتاب قرآن این ملت است و همه فصیحان ایران همراهی و هم عقیده اند که در زبان ایشان کتابی فصیح تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی شود ، با همه گسترشی که این زبان دارد و با همه شاخه هایی که در هنرها و هدفهای آن هست و با اینکه زبان فارسی نسبت به عربی همچون قطره ای است در برابر دریا * ابن اثیر با این سخن ، کتاب خویش را پایان می آورد و از این گفتار او نکته های بسیار در باره شاهنامه و فردوسی می توان دریافت .

نکته دیگری که در مورد مقام فردوسی و افسانه های مربوط به او در کتاب

* المثل السائر ، ضیاء الدین ابن الاثیر ، به تحقیق محمد محسن الدین

عبد الحمید مصر ، ۱۹۳۹ . ج ۲ ص ۴۱۹

های عربی می‌توان یافت داستان گونه‌ای است که ابن ماجه در الفوائد فی اصول البحر والقواعد، آورده و در این کتاب که در آئین دریا نوردی است می‌خوانیم :

« اما منازل قمر و بروج آن ، تصنیف دانیال علیه السلام است و طوسی - رحمة الله علیه - بر آن چیزهایی افزوده و او معاصر فردوسی نویسنده کتاب شجعان العرب است. (کذا: و صحیح آن مقاتل شجعان الفرس است) و او برترین شاعر ایشان است، و پایگاه او همچون پایگاه امری القیس در شعر عرب است. گویند «فردوسی» و «طوسی» از طوس بیرون شدند ، بایک کاروان ، مدت شانزده سال از طوس غایب بودند و سپس به طوس باز گشتند و بهنگام وارد شدن به شهر ، به یکدیگر برخوردند. «طوسی» به فردوسی گفت :

در این مدت غیبت چه مایه دانش و مال اندوخته‌ای ؟ فردوسی بدو گفت :

«توبا خویش به وطن چه آورده‌ای ؟» طوسی بدو گفت :

«من فلان قدر کتاب تألیف کرده‌ام و فلان قدر دانش آموخته‌ام» فردوسی بدو گفت : «اما من ، فقط یک کتاب تصنیف کرده‌ام و آن را منظوم ساخته‌ام.» طوسی بدو گفت: «آیا چیزی از آن کتاب به خاطر داری؟» فردوسی گفت : «آری .» طوسی بدو گفت: «چیزی از آن برای من بخوان تاراه ترا در یابم یا بلاغت و شیوه ترا در آن بنگرم» و فردوسی بزبان پارسی بیتی خواند که این است :

بترس از خدای و میا زار کس
ره رستگاری همین است و بس

و معنای آن چنین است : خف من الله ولا توذی احد هذا طریق الحق لا تخشی احد. و او را از معنی بیت آگاه کرد . پس طوسی بدو گفت «این بیت زبده تصنیفات من است .» بعضی گفته‌اند که فردوسی مقدم بر طوسی بوده است و این کسی که با فردوسی معارضه داشته نصیرالدین و ابو جعفر نیست* و از این دست نکته‌ها شاید در کتابهای قدیمی فارسی و عربی بسیار بتوان یافت که در تکمیل این فصل از کتاب اهمیت دارد ، بخصوص در بخش افسانه‌های فردوسی که از خلال آنها واقعیات بیشماری میتوان ، در باره فردوسی ، بدست آورد .

م . سرشك

* کتاب الفوائد فی اصول البحر والقواعد تألیف شهاب الدین احمد بن ماجه ، پاریس ۲۳-۱۹۲۱

از : عبدالوهاب البیاتی (شاعر عرب)

آوازه‌های سندباد

ترجمه شفیع کدکنی منتشر می‌شود

فرار از واقعیت

هفتخوان

نوشته درویش

ناشر: احتمالا خود نویسنده

شاید اگر کتاب **هفتخوان** نخستین اثر نویسنده بود، در چند کلمه به او می‌گفتیم که ای برادر، تو نیز مانند بسیاری از تنها به قاضی رفتگان خوشحال برگشته‌ای. راه این نیست. برگردا اما از این نویسنده کتابهای کعبه، سفارت عظیمی، مکتب، کتاب، باغ، لوحه، و جاودانگی را تا به حال دیده‌ایم و بعضی از آنها نشان داده است که نویسنده پربیراه نیست. اکنون به همین اعتبار «هفتخوان» را جدی می‌گیریم و با بحث درباره آن از واقعیتی مشؤوم و تلخ حرف می‌زنیم که گریبان بسیاری از نویسندگان امروز را گرفته است.

نگریستن به زندگی واقعی، دیدن جنبه‌های مختلف آن و کشیدن تصویری کامل از پرده یا پرده‌هایی از این زندگی به ظاهر آسان می‌نماید. اما می‌دانیم که هیچ چیز از این کار آسان‌تر نیست. نویسنده از زاویه‌های متفاوتی به سنجش درمی‌آید. از يك زاویه او نیز مانند همه مردم است. از چیزهایی به تبعیت از نفسانیات خود متأثر می‌شود و باز به تبعیت از همان نفسانیات از چیزهایی غافل می‌ماند، ولی اگر نویسنده را بخواهیم از همین يك زاویه ببینیم، پس تمام مردم نویسنده‌اند، فقط بعضی از آنها کاغذ سیاه می‌کنند.

از زاویه‌ای دیگر نویسنده چشمی است درون‌بین که در آن واحد يك فرد را در لحظاتی از گذشته و حال و آینده‌اش می‌بیند. راه‌گذری نیست که در عبور صاحب چشم گریبان را غم‌گین و بدبخت و صاحب لب‌خندان را خوشحال و خوشبخت بداند. نویسنده مورخ زندگی‌های بیرون از تاریخ رسمی است، مورخ زندگی بشر در آنات مختلف، محیط‌های مختلف و اوضاع و احوال مختلف است. کار او شناخت عمقی و تجزیه و تحلیل در روشنائی پیوند علت‌ها و معلول‌هاست. اگر يك فرد عادی و يك نویسنده واقعی در يك زمان و از يك دیدگاه واقعه‌ای را ببینند، فرد عادی گزارشگر صورت آن واقعه خواهد بود، لیکن نویسنده در سیرت واقعه تا دورترین کرانه‌های اسباب و حوادث سیر خواهد کرد و سرانجام تصویری به دست خواهد داد، که خود

به تنهایی زندگی جامعه‌ای را دربر خواهد داشت .

دشواری این کار به حدی است که موفق‌ترین نویسندگان همیشه خود را از کرانه توفیق بسیار دور می‌بینند . وقتی که نویسنده‌ای دشواری این کار خطیر را دریابد و خود را برای پرداختن به آن سخت عاجز ببیند و در عین حال نتواند از عادت قلم به دست گرفتن و کاغذ سیاه کردن کناره بگیرد، به ترفندهایی پناه می‌برد، ترفند هایی که ممکن است در بسیاری از خوانندگان خطای حواس ایجاد کند، تا به آنجا که دراز زمانی نتوانند خود را از آن رها کنند و پی به واقعیت ترفندها ببرند . یکی از ترفندهای شقاوت‌آمیز در نویسندگی فرار از واقعیت است، برای ادامه بازی، چنانکه باز هم بتوان تماشاگری داشت . افسوس بر حال این تماشاگران که اگر دیر از حیطه ترفند بیرون آیند، تخیلات مشؤوم را واقعیت خواهند پنداشت و در اسارت فریب خواهند ماند.

نویسنده هفتخوان در ده داستان از دوازده داستان کتاب خود، دستمایه‌ای جز این ترفند نداشته است . فردی است که دستش به نوشتن عادت کرده است . از هنر نویسندگی تشبیه و استعاره و مجاز را خوب می‌داند و به آسانی می‌تواند از ندیده‌ای و نشناخته‌ای چیزی دیده‌نی و از جهتی شناختنی بسازد . صادق هدایت در داستان شاعرانه بوف کور و در دوسه تا از داستانهای کوتاهش **نجاری** بوده است که موجب گمراهی **قرده‌های** بسیاری شده است . وقتی که بوف کور را می‌خوانیم به - ظاهر واقعیتی در زمان و مکان و پیوندی منطقی بین آدمها و حوادث نمی‌بینیم . صحنه‌ها تصویری از رؤیاها و تخیلات فردی افیونی به نظر می‌آید . اما در همین تصویر خیالی اگر پرده شکاف و باطن بین باشیم، صورتهای کاملی از زندگی در محیط و زمان صادق هدایت می‌بینیم . رسمها و سنتها در لباسی مبدل به صف می‌آیند، علت نابسامانی‌ها آشکار می‌شود . سر انجام متوجه می‌شویم که نویسنده مورخی است که واقعیت را با شگردی هنری در مهبی از تخیلات و هاله‌ای از افیون به تماشای ما گذاشته است . اما **قرده‌ها** بی‌خبر از مهارت و قدرت **نجارگاه چنان دم** لای تخته می‌دهند که اگر ناله دردمندشان را از گلویشان نشنویم، از زمزمه شکسته نوشته‌هایشان می‌شنویم .

عناصر داستانهای هفتخوان

تقریباً در همه داستانهای هفتخوان اشیاء و آدمها متخیل‌اند . به همین جهت نویسنده گریزان از واقعیت به آسانی توانسته است آنها را هر چه غریب‌تر و وحشتناک‌تر نشان دهد . اگر اشیاء و آدمها واقعی بودند، هر خواننده‌ای می‌توانست پی به ضعف ساختمان آنها ببرد، اما چون متخیل‌اند و برای متخیلات هم معیار و میزانی نداریم، دیگر ضعفی آشکار نمی‌شود .

در داستان اول محیط دهکده‌ای است ویران با «سه تا سگ و همه‌اش ده تا

آدم - شلو و کور و افلیج». «آده‌ها توی جوی می‌شاشند». راوی داستان رنی را به خرابه‌ای می‌برد. «دخترک نیم‌لخت افتاده، پاهایش وازند». راوی داستان سرطان دارد. از بیرون سایه‌هایی هجوم می‌آورند. ماری روی سینه دخترک چنبره می‌زند و اورا می‌کشد. راوی نعش دخترک را رها می‌کند و به میدان دهکده برمی‌گردد. سکه‌هایی را که از خرابه آورده به طرف جذامیها و دیوانه‌ها پرتاب می‌کند و آنها به طرف سکه‌ها هجوم می‌برند. و راوی با دوستان دیگرش برای دیدن شش دهکده دیگر حرکت می‌کند.

براین حکایت چه بر حسب سوررئالیستی بزنند، چه بر حسب سمبولیستی، هذیانی است نفرت‌انگیز و حاصل آن چیزی نیست مگر پریشان‌تر کردن ارواح پریشان، بیمارتر کردن ارواح بیمار، که چنین نتیجه‌ای هرگز مقصود هیچ نویسنده‌ای در هیچ دیاری وزمانی نبوده است. نویسنده اثر مسئول نباشد، اگر رسالتی نداشته باشد، دشمن مردم هم نیست.

در داستان دوم مردی هست بی‌سر که در مهتاب به طرف خانه يك زن دلهو سفید پوست می‌رود. همراه اوسگی هست سیاه. زن بیمار در خانه مشغول کندن گور خود است و فقط يك بطری عرق دارد. عرق را سگ سیاه می‌خورد و مرد بی‌سر به زن پیشنهاد می‌کند که باهم به ته گودال که پر است از مار و عقرب بروند. زن آماده سقوط است و می‌گوید «زیر پامون خالی خالی‌یه. زیر پای همه‌مون - خودمون و نوگول می‌زنیم که روشنی رو می‌بینیم. تاریک و تموم شده هستیم. همه‌مون...»

من خواننده این زمان، خواننده قرنیه که انسان از هر زمان دیگر بیشتر در ساختن خود می‌کوشد، این کابوس متخیل را به هیچ می‌گیرم و لحظه‌ای وسوسه تفسیر این کابوس در ذهنم انگیزخته نمی‌شود. پاداش نویسنده‌ای که با اندك بضاعتی می‌خواهد انسان را از زیستن و تلاش برای بهتر زیستن بیزار کند، جز این بی‌اعتنائی چیزی نیست.

در داستانهای دیگر دیوانه‌هایی هستند در يك خانه عیش که انگشتهایشان را می‌پزند و دندان می‌زنند؛ سگهای سیاه هستند و گربه‌ها؛ کوره‌ای هست که چند نفر پسری ارمنی را به جرم عشق‌بازی با دختری در آن می‌اندازند تا بسوزد و کله‌اش منفجر شود؛ عکاسی هست نامرئی که به قصری می‌رود و در آن قصر زنها و مردها را می‌بیند در کشاکش شهوت، و باز سگهای ولگرد و نیز مردمی در حال تحمل شکنجه، و او عکسهای فوری بر میدارد و بعد در منبع آب زهر میریزد تا از کشتار جمعی عکس فوری بگیرد؛ و کیمیاگری هست که برادرزنش را، آن پسر زیبا تر از زن زیبایش را در کیمیاگری به کار می‌گیرد، و موقعی که پسرک می‌میرد اورا در چاهك خانه می‌اندازد.

به این ترتیب می‌بینیم که عناصر سازنده داستانهای هفتخوان جذام است و

دیوانگی ، بیماری ، سیاهی ، شقاوت ، خون ، گنداب ، نفرت ، و این قبیل چیزها . شاید برای يك جامعه نابسامان و درگیر که رنجها و مشکلات فراوان دارد هیچ نوشته‌ای تا این حد مخرب نباشد .

سبك نويسنده

سبك درویش با آنکه مضامینش هیچ شباهتی به آثار دشتی ندارد ، از حیث شیوه بیان بسیار به شیوه بیان دشتی نزدیک است ، مخصوصاً این شباهت در داستان امام به خوبی احساس میشود . لفت و لعاب خسته کننده و رمانتیک مآب با کلمات وردیف کردن تشبیهات و استعارات کهنه و مدرسه‌ای . بهر حال نشر درویش آن روانی و پختگی را دارد که اگر نویسنده موضوعهائی تازه و با ارزش برای نوشتن داشته باشد ، می‌تواند نشرش را با کمی تغییر به کار بگیرد و به توفیق برسد . در توصیف صحنه‌ها و واقعه‌ها نیز مهارتی دارد که با استعمال جمله‌های کوتاه آشکار میشود .

کره از آب

در کتاب هفتخوان دودستان هست که میتوان آنها را کره‌ای از آب این کتاب دانست . داستان اول **خانه سیاه** است که نویسنده به شیوه داستانهای دیگر جمعی معتاد به مخدره را نشان میدهد و نیز چگونگی معتاد شدن را . داستان دیگر «امام» است که طولانی‌ترین داستان این مجموعه است ، در این داستان نویسنده عشقی شیخ صنعانی را توصیف میکند . داستان در حد خود بد نیست ، اما اگر شیخ صنعان عطار و تائیس آناتول فرانس و بسیاری داستانهای مشابه آنها نوشته نشده بود ، میتوانست تازگی داشته باشد . نویسنده یا شاعر در صورتی میتواند مضامین کهنه را به کار بگیرد که آن را شایسته‌تر و زیباتر و دل انگیز تر از گذشتگان بپروراند ، چنانکه شکسپیر کرد و نظامی گنجوی و حافظ و دیگران . و گرنه داستان دل و دین باختن از جانب مردی پارسا و پرهیزگار بر سر عشق لعبتی شیرین ، چنانکه در داستان امام آمده است ، عرض خود بردن و زحمت خواننده داشتن است .

محمود کیا نوش

اروپا جهان را ساخته است

آندره آمار، چاپ پاریس ۱۹۶۶ (متن فرانسه)

بامقدمه‌ای از تیری مونیو عضو فرهنگستان فرانسه

این کتاب یک نوع بررسی کوتاه درباره تاریخ فکر اروپائی است و بیشتر از آن جهت نوشته شده است که فکر فلسفی را میان مردمی که تحصیلات رسمی فلسفه ندارند بپراکند. میدانیم که این کار در زمینه علم صورت گرفته و توفیق‌های بزرگ از این راه بدست آمده است. امروز کتاب‌های علمی به زبان ساده کم نیست، اما در فلسفه کتابی که حد واسط میان کتب درسی و آثار کلاسیک که فقط مورد استفاده اهل فلسفه تواند بود نیست یا کم است و حال آنکه بسیاری کسان و از جمله متخصصان علوم و صنایع گاهی احساس نیاز به دانستن فلسفه میکنند و این احساس نیاز ربطی به مخالفتشان با فلسفه ندارد زیرا مخالفت با فلسفه و اصرار در علم حصولی مربوط به تاریخ ماست. این اصرار از آن جهت است که تمام زندگی ما مستغرق در فلسفه و متافیزیک است و بعبارت دیگر در هیچ پره‌ای از زمان این اندازه زندگی مردمان فلسفه زده نبود، یا با فلسفه آمیخته نبوده است؛ حالا اگر با فلسفه مخالفت نشود و مجال پرسش پیش آید (که فلسفه همین پرسش و طرح مسأله است) بنیان متافیزیکی تمدن مورد تردید و شک قرار میگیرد و بالطبع سست و متزلزل می‌شود. در عین حال وضع تمدن، که همان تمدن غربی است، بصورتی درآمده است که گویا طرح سؤال را امکان‌پذیر ساخته است، و انگهی مشکل است که بگوئیم بشر در هر تمدنی که باشد آنچنان نیست و نابود می‌شود که به زندگی ماشینی بهر صورت رضامندی دهد و خود ماشین صرف می‌شود. درست است که بشر امروز و اصولاً علم فکر نمی‌کند (۱)، با اینهمه جای انکار نیست که نوعی خلأ فلسفی در میان مشغولان امور علمی پیدا شده است که اگر پرسش نشود بقول پل والری امکان سقوط در «بربریت علمی» و به تعبیر دیگر افتادن در جهنم علمی پیش خواهد آمد. ما امروز بوجه عجیبی از این معنی غافلیم که اگر بخواهیم با افکار و علوم جدید آشنائی پیدا کنیم و تمدن خود را بشناسیم ضرورتاً با فکر اروپائی برخورد می‌کنیم و باید آن را بشناسیم، چه در غیر این صورت معنی کردار و رفتار و علم و فهم خود را نمی‌توانیم دریابیم. دنیای امروز و تمدن کنونی هر چه دارد از اروپا گرفته است. فلسفه، نظریه‌ها، افکار و عقاید سیاسی و حتی آئین‌های اجتماعی همه جهان از اروپا نشأت کرده است، اما جای این پرسش است که تمدن اروپائی چگونه بوجود آمده و چرا این خاصیت

۱- بقول مارتین هیدگر متفکر ودانای معاصر آلمانی

را پیدا کرده است که تمدن صرف بشود و رسالت تعمیم تمدن را در همه جهان پیدا کند و آیا این رسالت را باز هم خواهد داشت و برای همیشه به دنیا افاده خواهد کرد؟ اروپائی امروز خود این پرسشها را مطرح کرده و با بررسی تاریخ فکر خود میخواد معنای تقدیر خویش و بالتبع تقدیر جهان را بیابد.

کتاب آندره آمار مارا در طرح این مسائل و تفکر درباره آنها یاری می کند و مراحل اساسی فکر غربی را بمانشان می دهد. نکته ای که باید درباره این کتاب ذکر شود این است که به فلسفه و فکر و علم یونانی عنایت چندانی نشده و فقط اشاراتی به آن شده است، و حال آنکه اثر یونانی را در فکر جدید اروپائی نمی توان نادیده گرفت. با این همه این کتاب در حد خود، در عین اختصار، کمک بزرگی بفهم و درك تمدن غربی میکند و اگر عنوانش موهم این امر است که نویسنده تعصبی نسبت به فرهنگ اروپائی خود دارد، مضامین کتاب این توهم را رفع میکند، چه بحث بر سر برتری فلان تمدن بر تمدن دیگر نیست، سخن در آن است که تقدیر غرب تقدیر همه جهان شده است، اما این غرب خود در برابر دیواری قرار گرفته است و درباره تقدیر آینده خویش می اندیشد.

آندره آمار در این کتاب میخواد ذات تمدن غربی و یا بهتر بگوئیم بنیان متافیزیکی آن را بشناسد و در این کار بحث خود را از فکر یهودی - مسیحی شروع میکند و سیر فکر غربی را تا هگل یعنی تا جایی که به تمامیت خود میرسد بیان میکند، و بخصوص بحثی ممتع درباره ذات علم جدید دارد حالا میتوان پرسش کرد که این تمدن آینده ای هم دارد یا ندارد و آیا تقدیر آینده اروپا چیست؟ تاریخ آینده را ما نمی شناسیم اما می دانیم که تمدن غربی کم و بیش در معرض چون و چرا قرار گرفته و متفکران و دانیانی به نفی متافیزیک پرداخته اند (نفی متافیزیک با انکار متافیزیک فرق دارد. انکار متافیزیک امری است متداول و معمول، اما نفی متافیزیک بصورتی با ما رکنش شروع شده و در فلسفه نیچه و حکمت هیدگر صورت جدی گرفته است). این نفی نوید تاریخ دیگری میدهد و باین جهت است که نویسنده کتاب خود را با بحث درباره نیچه و هیدگر پایان می دهد.

این کتاب از آن جهت برای ما ارزش دارد که با شناسائی غرب خود را بهتر می توانیم بشناسیم و چه خوب است کسی که صلاحیت اینگونه کارها را دارد آن را بفارسی ترجمه کند. اما چه کسی این صلاحیت را می تواند داشته باشد؟ متاسفانه غالب کسانی که تا کنون به ترجمه آثار فلسفی پرداخته اند این صلاحیت را ندارند. دانستن زبان فارسی و زبانی که متن را از آن بر میگردانیم لازم است اما کافی نیست، یعنی در این مورد باید اهل فلسفه هم بود و لا اقل اطلاع اجمالی در باب تفکر بشری داشت؛ به این ترتیب تا آنجا که من می شناسم تعداد این اشخاص صاحب صلاحیت معدود است و کاش یکی از همین عده معدود این کار را تقبل می کرد. تا حالا که متفکران به ترجمه آثار فلسفی پرداخته اند نه انتخاب درستی کرده اند و نه متنی را که تصادفاً به دست آورده اند یا خیال می کنند به اصول آن اعتقاد دارند درست ترجمه کرده اند. اینجا دیگر ذکر نمونه مورد ندارد. بسیاری از ترجمه ها نمونه است یا اصل، همین ترجمه های ناقص و نارساست. در مورد کتاب آندره آمار هم با اینکه نسبة و تا آنجا که ممکن بوده است آسان نوشته شده، باید گفت اگر قرار است بصورت متداول به فارسی برگردانده شود همان بهتر که ترجمه نشود.

رضا داوری

ایست!

عقب‌گرد!

قدم رو!

سألهاست که در حیطه ترجمه شتابناك به جانب غرب دویده‌ایم، اول فقط کسانی که مایه‌ای داشتند و اصلتی، و امروز همه جور کسان، مایه‌ور و اصلیل، بی‌مایه و جوئیای نام، تهیدست و نیازمند نان؛ کاری است که کرده‌اند و شده است و می‌کنند و می‌شود. خریدن کتابی به زبانی بیگانه کار ساده‌ای است. ترجمه کردن آن نه برای مترجم مسؤولیتی معین می‌کند، نه برای نویسنده آن حقی، چون ناشر ایرانی ناشر نیست، سوداگر کتاب است و چیزی از هنر و اصالت و قواعد ترجمه و زبان فارسی نمی‌داند و فقط می‌داند که کتاب پر خوب است، چون پی در پی تجدید چاپ می‌شود، ولی کتاب **خون جگر** خوب نیست، چون هیچکس سراغش را نمی‌گیرد. ضمناً نویسنده هم از اینکه اثرش را در سرزمینی دیگر ترجمه کرده‌اند (وسیله امرار معاش یا کسب نام کرده‌اند) روحش خبر ندارد، چون ما هنوز به کشورهای که حق مؤلف را به صورت جهانی پذیرفته‌اند، نپیوسته‌ایم. به این ترتیب دو صنف پایه میدان می‌گذارد، صنف مترجم و صنف ناشر و می‌دانیم که اصناف از یک طرف همکاری، از طرف دیگر دشمن صلیبی.

بهر حال در دوره‌ای کوتاه این **امکانات درخشان** به ما یاری کرد که نسل معاصر را کتابخوان کنیم و از دنیای غرب محصولات فکری و قلمی را مثل **اشیاء لوکس ارزان** در بازار بریزیم. نویسنده‌های نام یافته غرب هم توانستند در ردیف تولیدکنندگان غرب قرار بگیرند. ارنست همینگوی، کمپانی جنرال موتورز، مترو گلدوین مایر، ژان پل سارتر، آلبر کامو، کریستین دیور، شائل، سیتروئن، این نامها در گوش ما آهنگی یکسان دارند، با صفاتی مشابه، از اروپا و امریکایند، یعنی از غرب مرقی، جایزه نوبل گرفته‌اند، بازارهای جهان را قبضه کرده‌اند. البته در این سخن نفی و انکاری در میان نیست؛ کیست که بخواهد عطر شائل را با گلاب قمصر کاشان، آن هم گلابهای تقلبی امروز، مقایسه کند؛ ولی از حق نگذریم،

از بس با حیرت و تحسین به عطر شائل خیره شدیم، گلاب قمصر کاشان از بو افتاد و چرا که نیفتد. شاید اگر گوشه چشمی هم به اومی کردیم، امروز بویی دوچندان خوش داشت.

این چند کلمه بانگ آگاه باشی است، که آزادگانی در داده اند، گوش شنوا کم بوده است. معنی بانگشان این است: ایست! چرا اینقدر شتابناک به سوی غرب می دوی؟ عقب گرد! شرق هم دنیائی است بزرگ با داشته ها و داردها و خواهد داشت های بسیار. قدم روا دیوار به دیوار تو یا کمی آن طرف تر فرهنگ های عظیمی هست. تو حماقت ها و خواریهایش را نگیر. در آسیا هم فکر درخت بارآوری است، میوه های شیرین دارد، و گاه بعضی از این میوه ها حیرت غریبان را برمی انگیزد.

این چند کلمه اعتراضی است به مترجمان و ناشران، چه مترجمان مایه ور و اصیل، چه مترجمان نامجوی معاش اندیش (چون هستند و در کارند و هیچ چیز مانع بودن و دست در کار کردنشان نیست) چه ناشرانی که تاجران بزرگند و بانگ صادرات ایران و فروشگاه های **وول ورث** انگلستان رقابت می کنند، چه ناشرانی که از حلق و دلق خود می زنند و دلخوشند که یک کتاب اصیل عرضه می کنند، و چه ناشرانی که نیمکتی بر لب جوی خیابانی دارند و همینکه سینمایی اعلان فیلمی را داد، در یک هفته سناریو یا داستان آن فیلم را تهیه می کنند، به مترجم می دهند، می گیرند، به چاپخانه می دهند، می گیرند، به صحافی می دهند، می گیرند و توزیع می کنند، درست روزی که سینما آن فیلم را نشان می دهد.

چرا منتظریم تا یک نویسنده ژاپنی از آکادمی سوئد جایزه بگیرد و آنوقت در به در دنبال آثارش بگردیم؟ چرا منتظریم تا یک نویسنده هندی کتابش در هالیوود فیلم شود تا اسمش را یاد بگیریم؟ آسیائی که زمانی درخشان ترین سرچشمه های معنویت را داشته است، امروز هم در مرتبه هنر و ادب از دنیای غرب چندان واپس نمانده است. اگر جایزه ادبی نوبل را فقط را بیند رانات تاگور هندی و یاسوناری کاوا با تای ژاپنی برده است، تعداد این جایزه یا اخذ آن ملاک واقعی معنویت و اصالت نیست. از ژاپن تا ترکیه، از سیبری تا سنگاپور، ادبیات و هنری عمیق و درخشان جاری است که بر پایه فرهنگ های با سابقه و با عظمت استوار است و چهره خود را در آینه غرب نیز آراسته است.

بیائیم در کار ترجمه و نشر به آسیا رو کنیم و از آفتاب شرق روشنائی و حرارت

م. رهگذر

بگیریم.

کتاب در ایران و جهان

انگلستان منتشر شده است .

در این داستان سه زن که در حال پیر شدن هستند به فقدان آینده خود رو در رو می‌نگرند . نویسنده بار دیگر کوشیده است با شجاعت همه واقعت را بازگو کند و چیزی جز حقیقت نگوید . او همیشه در آثار خود به رستگاری اعتقاد داشته است ، ولی این رستگاری برای قهرمانان داستان او در دگرگونی فردی قلب و روح آنان نیست ، بلکه در توسعه سیاسی جامعه است .

کتاب دیگری که بتازگی در انگلستان از طرف موسسه پیتراون به ترجمه آلن براون منتشر شده ، اثری است از شاعر و داستان نویس فرانسوی ، **بلز ساندرار** که داستان «طلا»ی او را به ترجمه محمد قاضی ، انتشارات نیل منتشر کرده است . نام این اثر «موراواژین» **Moravagine** است . داستان با فرار يك قاتل زن که «تنها بازمانده واقعی آخرین سلطان مجارستان است» از آسایشگاهی درسویس آغاز می‌شود . فرار او به کمک یکی از پزشکان جوان آسایشگاه انجام می‌گیرد . این پزشک بعداً همراه او به روسیه و امریکای جنوبی و فرانسه در زمان جنگ جهانی اول می‌رود و در اینجا هر دو در هر فعالیت خشونت آمیزی که امکانش هست شرکت می‌کنند .

از **Ladislav Fuks** رومانی به نام **Mr. Theodore Mundstock** به ترجمه ایریس اوروین **Iris Urwin** از طرف موسسه جوناتان کیپ منتشر شده است .

نویسنده چک در این داستان نشان داده است که یهودی بودن در پراگ در همان جنگ چه کیفیتی داشت .

● درازنای شب

جمال میرصادقی ، نویسنده کتابهای «شاهزاده خانم سبز چشم» و «چشمهای من خسته» ، دو کتاب آماده به چاپ دارد ، یکی مجموعه داستانهای کوتاه اوست که «شبهای تماشا و گل زرد» نام دارد ، دیگری رمانی است با عنوان «درازنای شب» . این نخستین رمانی است که از این نویسنده منتشر خواهد شد .

رمان میرصادقی تصویری است از برخورد و جدائی دو نسل ، برخورد اندیشه‌های تازه ، جلوه‌های جدید زندگی ، گرایشهای اجتماعی و اخلاقی نسل جوان با سنت‌ها و خشک اندیشی‌ها ، با اعتقادات و ساده لوحی‌های نسل گذشته ، در طبقه کاسبکار این دیار . بزودی رمان او را خواهیم خواند و قضاوت خواهیم کرد .

● مرثیه‌های خاک

مدتی شایع بود که آخرین کتاب شعرا . بامداد (احمد شاملو) با عنوان «مدایح بی‌صله» منتشر خواهد شد ، اما با انتشار اعلانی مسلم شد که آخرین کتاب این شاعر پرشور با عنوان «مرثیه‌های خاک» بوسیله مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر منتشر می‌شود . احتمال دارد که این کتاب همان باشد که قرار بود نام «مدایح بی‌صله» بگیرد .

● در انگلستان

اخیراً کتاب «زن تباه» **The Woman Destroyed** نوشته سیمون دوبووار ، نویسنده رمان بزرگ «مآذارنها» به ترجمه پاتریک اوبراین از طرف مؤسسه کولینز **Collins**

● مسائل فلسفه

نوشته برتراند راسل

ترجمه منوچهر بزرگمهر

ناشر: شرکت سهامی انتشارات

خوارزمی.

منوچهر بزرگمهر از جمله کسانی

است که با علاقه و اطلاع به ترجمه کتاب

های فلسفی می پردازد. در مقدمه ای که

بر کتاب «مسائل فلسفه» نوشته است

درباره آن می گوید: «قسمت اول از

فصل اول تا ششم بیشتر درباره عالم خارج

یا به اصطلاح بحث وجود است، که در آن

آراء مکتبه ای اصالت واقع و اصالت

معنی را مورد تحقیق قرار داده است.

قسمت دوم، از فصل هفتم تا چهاردهم،

بیشتر به بحث معرفت، یعنی اموری از

قبیل علم حضوری و حصولی و اولیات عقلی

و کلیات و معقولات و حقیقت و بطلان و علم

و خطا و ظن و یقین و حدود علم بشری

اختصاص داده شده است.»

● زندگی من

اثر تروتسکی

ترجمه هوشنگ وزیری

از انتشارات، روزن - ۶۰۰ صفحه

کتابی است مفصل که تروتسکی در

آن علاوه بر ارائه تصویری از زندگی

خود، گوشه ای از تاریخ زمان خود را

نشان می دهد. خود درباره این کتاب

گفته است «کتابی است جدلی و آینه ای

است از دینامیسم آن زندگانی اجتماعی

که بر مبنای تضادهای بنا شده است.»

● آدمی، حافظه، و ماشین

تألیف گورین جگر

ترجمه دکتر محمود بهزاد - محمد

حیدری ملایری

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

این کتاب چنین معرفی شده است:

«کتاب آدمی، حافظه و ماشین ما را به

قلمرو امکانات علمی و تکنولوژی قرنهای

بعد آشنا می سازد، و دنیایی اعجاب آور

از علوم را در برابر دیدگان ما نمایان

می کند، دنیایی که سکندار واقعی آن

سیبرنتیک، جدیدترین پدیده تاریخ علم

است. سیبرنتیک در صدد آن است که از

فلز و برق انسان بسازد؛ انسانی که فنا-

ناپذیر باشد.

● زمینی که خدا به فابیل داد

از هموند اینس

ترجمه عبدالحسین شریفیان

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

داستان سفرهای نویسنده است که

در آن کوشیده است «تصویری از ساختمان

یکی از بزرگترین راه آهنهای دنیا و

مردانی که آن را بنا کرده اند، نشان دهد.

فیل منتشر کرده است:

آنتون چخوف - ترجمه هوشنگ پیرنظر میخائیل شولوخوف - ترجمه م. ا. به آذین سال بلو - ترجمه احمد کریمی البیاتی، ترجمه شفیع کدکنی فدریکو گارسیا لورکا، ترجمه محمود کیاوش نیچه - ترجمه اسماعیل خوئی، داریوش آشوری	دائی وانیا (نمایشنامه) زمین نوآباد امروز را دریاب آوازه‌های سندباد خانه برناردا آلبا چنین گفت زرتشت
---	---

فیل منتشر کرده است :

آنتون چخوف، ترجمه سیمین دانشور رومن رولان - ترجمه م. ا. به آذین گوهر مراد آلبر کامو - ترجمه رضا داوری مجموعه شعر محمود کیاوش رضا سید حسینی مجموعه شعر فریدون مشیری ساموئل بکت - ترجمه محمود کیاوش مجموعه شعر منوچهر آتشی روبرمرل - ترجمه ابوالحسن نجفی ایواندزیچ - ترجمه دکتر رضا براهنی ژان پل سارتر - ترجمه ابوالحسن نجفی آن ماری سلینکو - ترجمه ایرج پزشک‌زاد چارلز دیکنز - ترجمه ابراهیم یونسی گوهر مراد آلبر کامو - ترجمه ابوالحسن نجفی غلامحسین ساعدی	باغ آلبالو ژان کریستف (چاپ دوم) دیکته و زاویه (نمایشنامه) چند نامه به دوست آلمانی ماه و ماهی در چشمه باد مکتب‌های ادبی (چاپ چهارم) بهار را باور کن مالون می‌میرد آواز خاک شنبه و یکشنبه در کنار دریا پلی بر رودخانه درینا گوشه نشینان آلتونا دزیره (چاپ پنجم) آرزوهای بزرگ آی باکلاه آی بی‌کلاه کالیگولا (نمایشنامه) واهمه‌های بی‌نام و نشان
--	---

